

وها بیت

ضد اسلام

- پیشگفتار..... ۵
- گسترش تهاجم به شیعه بعد از انقلاب اسلامی و انگیزه های آن ۵
- چشم انداز مذهب شیعه..... ۵
- اهمیت وحدت در عصر حاضر..... ۷
- اهداف وحدت..... ۸
- مفتیان سعودی زمینه ساز تفرقه..... ۹
- بن باز و عدم امکان تقریب..... ۱۰
- تاریخچه وهابیت..... ۱۱**
- ۱- مروان بن حکم..... ۱۱
- ۳- حجاج بن یوسف ثقفی..... ۱۱
- ۳- بربهاری ۱۲
- ۴- ابن بَطَّه..... ۱۲
- ابن تیمیّه بنیان‌گذار اندیشه وهابیت در قرن هفتم..... ۱۳**
- ابن تیمیه و شکاف میان امت اسلامی ۱۳
- ۱- اولین آثار انحراف ابن تیمیه..... ۱۴
- ۲- عکس العمل افکار باطل ابن تیمیه..... ۱۵
- محمد بن عبدالوهاب..... ۱۵**
- عصر ظهور افکار محمد بن عبدالوهاب..... ۱۷
- جنایات وهابیت..... ۱۷**
- قتل و غارت مسلمین..... ۱۸
- ۱- کشتار مسلمانان و قطع نخلها و غارت مغازه ها..... ۱۸
- ۲- به آتش کشیدن محصولات زراعی..... ۱۸
- ۳- باعث سقط زنان حامله..... ۱۸
- ۴- کشتار بی رحمانه شیعیان در کربلا..... ۱۸
- ۵- قتل عام مردم طائف و کشتار اهل تسنن ۱۹
- ۶- کشتار عمومی علماء اهل تسنن..... ۱۹
- انهدام میراث فرهنگی..... ۲۰

۲۱.....	تخریب بارگاه ائمه بقیع <small>علیهم السلام</small>
۲۱.....	تخریب آثار بزرگان در مکه
۲۲.....	آتش زدن کتابخانه های بزرگ
۲۳.....	وجه شباهت و هابیت با خوارج
۲۵.....	تضاد عجیب
۲۶.....	مبانی فکری و هابیت
۲۷.....	ممنوعیت شفاعت خواهی بدون واسطه از انبیا و صالحین <small>علیهم السلام</small>
۲۷.....	تعریف شفاعت نزد اهل لغت
۲۷.....	تعریف شفاعت نزد متکلمین
۲۷.....	تعریف شفاعت نزد متکلمین شیعه
۲۷.....	تعریف شفاعت نزد متکلمین اهل تسنن
۲۸.....	شفاعت ممنوع از نظر و هابیت
۲۸.....	دلایل محمد بن عبدالوهاب بر منع شفاعت
۲۸.....	دلیل اول
۲۹.....	دلیل دوم
۲۹.....	دلیل سوم
۳۰.....	نقد دلایل محمد بن عبدالوهاب
۳۰.....	بررسی شفاعت از نظر عقلی
۳۰.....	نقد دلیل اول
۳۲.....	نقد دلیل دوم
۳۳.....	نقد دلیل سوم
۳۴.....	و اما روایات
۳۴.....	طلب شفاعت از پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> قبل از تولد ایشان
۳۵.....	طلب شفاعت از پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> در زمان حیات ایشان
۳۶.....	طلب شفاعت از پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> بعد از وفات ایشان
۳۸.....	شرائط شفاعت
۳۸.....	شرائط شفاعت نزد علمای شیعه

شرایط شفاعت نزد علمای اهل تسنن ۴۱

توسل ۴۲

توسل حضرت آدم به اهل بیت علیهم السلام ۴۲

توسل صحابه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از وفات ایشان ۴۳

تبرک جستن به قبور ۴۴

ادعای وها بیت ۴۴

نقد نظر وها بیت ۴۴

جواب اول ۴۴

جواب دوم ۴۴

جواب سوم ۴۴

زیارت قبور ۴۶

زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۶

ردّ نظر ابن تیمیّه ۴۶

۱- قرآن ۴۶

۲- روایات ۴۷

۳- عمل اصحاب ۴۷

۴- عقل ۴۸

گریه و عزاداری برای بزرگان و اموات ۴۹

گریه و اقامه مجالس عزا ۴۹

گریه رسول خدا بر امام حسین علیه السلام ۵۱

گریه رسول خدا بر امام حسین علیه السلام در سال اول تولد امام حسین علیه السلام ۵۱

گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام بر در سال اول تولد آن حضرت ۵۲

حدیث أم سلمة ۵۲

عزاداری رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ۵۳

اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام از سوی سبط ابن جوزی (از علمای اهل تسنن) ۵۴

اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام از سوی مردم ۵۴

گسترش تهاجم به شیعه بعد از انقلاب اسلامی و انگیزه های آن

از دیر باز مخالفان ما، نگاهی نقادانه به فرهنگ و معارف شیعی داشته اند و همواره سؤالات و شبهاتی را مطرح کرده اند. این رویکرد با ظهور وهابیت در عربستان روند سریع تر و شدیدتری به خود گرفته است و پس از انقلاب اسلامی ایران این هجمه با روشهای مدرن در سطح خیلی وسیعی گسترش یافته است.

با اینکه اینگونه شبهات مخالفان شیعه غالباً از افترا و دروغ و یا جهل و نادانی سرچشمه گرفته است، ولی از مسئولیت اساتید دانشجویان، و محققین در پاسخگویی به آنها کاسته نمی شود. و این بدان جهت است که مخالفان مکتب اهل بیت هرگز تصور نمی کردند که فرهنگ غنی شیعه بتواند ملت ایران را این چنین به صحنه بیاورد که با دست خالی، ولی با قلبی آکنده از ایمان و عشق به اسلام، طومار حکومت تا به دندان مسلح را با آن همه حمایت‌های بیدریغ شرق و غرب برای همیشه در هم پیچد و به جای آن حکومت اسلامی بر پایه فقه شیعه تاسیس نماید. و به همین جهت، مخالفان وقتی با گسترش فرهنگ تشیع موقعیت خود را در خطر می بینند، با تالیف و نشر کتابهای ضد شیعی مملو از تهمت و کذب، سعی در مخدوش کردن چهره نورانی مذهب شیعه در سطح جهانی دارند.

چشم انداز مذهب شیعه

یکی از انگیزه های تهاجم وسیع وهابیت بر ضد مذهب اهل بیت علیهم السلام، ترس آنان از گسترش فرهنگ برخاسته از قرآن در میان جوانان و دانشمندان تحصیل کرده و استقبال آنان از این مکتب نورانی مطابق با سنت راستین محمدی صلی الله علیه و آله است، به چند نمونه توجه کنید:

۱- دکتر عصام العماد، فارغ التحصیل دانشگاه امام محمد بن سعود ریاض و شاگرد بن باز مفتی وهابیهای عربستان و امام جماعت یکی از مساجد بزرگ صنعاء و از مبلغین وهابیت در یمن که کتابی در اثبات کفر شیعه تحت عنوان (الصله بین الاثنی عشریه و الغلاة) نوشته است وی با آشنایی با یکی از جوانهای شیعه با فرهنگ نورانی تشیع آشنا شد و از فرقه وهابیت دست کشید و به مذهب شیعه گروید. او در کتابی که به همین مناسبت تالیف نموده است، می نویسد:

با مطالعه کتابهای که وهابیت در سالهای اخیر نوشته اند به یقین در می یابیم که آنان احساس کرده اند که تنها مذهب آینده، همان مذهب شیعه امامیه است: « و كلما نقرا کتابات الوهابیین نزداد یقیناً بان المستقبل للمذهب الاثنی عشری لانهم یتابعون حرکه الانتشار السریعة لهذا المذهب فی وسط الوهابیین و غیرهم من المسلمین»^۱

۱. المنهج الجديد و الصحيح فی الحوار مع الوهابیین ص ۱۷۸

هنگامی که کتابهای وهابی ها را می خوانیم بر یقین ما افزوده می شود که آینده از آن مذهب تشیع است زیرا آنان خود وسیله انتشار سریع و آشنایی با مذهب تشیع در بین وهابیان می باشند.

۲- آنگاه از قول شیخ عبدالله الغنیمان استاد الجامعة الاسلامیة در مدینه منوره نقل می کند: «إن الوهابیین علی یقین بان المذهب الاثنی عشری هو الذی یجذب الیه کل اهل السنة و کل الوهابیین فی المستقبل القریب». وهابیون به یقین دریافته اند، تنها مذهبی که در آینده، اهل تسنن و وهابیت را به طرف خود جذب خواهد کرد همان مذهب شیعه امامی است.^۱

۳- دکتر ناصر قفاری استاد دانشگاههای مدینه می نویسد: اخیراً تعداد زیادی از اهل تسنن به مذهب شیعه گرویده اند و اگر کسی کتاب «عنوان المجد فی تاریخ البصرة و النجد» را مطالعه کند به وحشت می افتد که چگونه برخی قبایل عربی به صورت کامل مذهب شیعه را پذیرفته اند: «و قد تشیع بسبب الجهود التي يبذلها شیوخ الاثنی عشریة من شباب المسلمین و من يطالع کتاب عنوان المجد فی تاریخ البصرة و النجد یهوله الامر حیث یجد قبائل باكملها قد تشیعت».^۲

۴- شیخ ربیع بن محمد، از نویسندگان بزرگ سعودی می نویسد: آنچه که باعث فرونی شگفتی من گردیده ، این است که انقلاب اسلامی در ایران سبب شده تا برخی از برادران وهابی و فرزندان شخصیت های علمی و دانشجویان مصری ، اخیراً به سراغ مکتب تشیع رفته اند : «ومما زاد عجبی من هذا الأمر أن إخواناً لنا ومنهم أبناء أحد العلماء الكبار المشهورین فی مصر ، ومنهم طلاب علم طالما جلسوا معنا فی حلقات العلم ، ومنهم بعض الإخوان الذین كنّا نُحسِنُ الظنَّ بهم ؛ سلکوا هذا الدرب ، وهذا الاتجاه الجديد هو (التشیع) ، وبطبعة الحال أدركت منذ اللحظة الأولى أن هؤلاء الإخوة - كغيرهم فی العالم الإسلامی - بهرتهم أضواء الثورة الإيرانية».^۳

۵ - شیخ محمد مغراوی از دیگر نویسندگان مشهور وهابی می گوید : باگسترش مذهب تشیع در میان جوان های مشرق زمین ، بیم آن را داریم که این فرهنگ در میان جوان های مغرب زمین نیز گسترده شود : «بعد ... انتشار المذهب الاثنی عشری فی مشرق العالم الإسلامی ، فخفت علی الشباب فی بلاد المغرب ...»^۴

۲. همان

۳. مقدمه اصول المذهب الشیعه الاثنی عشریة ج ۱ ص ۹.

۳. مقدمه کتاب «الشیعة الإمامیة فی میزان الإسلام» ، ص ۵.

۴. مقدمه کتاب من سب الصحابة ومعاوية فأتمه هاویة ، ص ۴.

اهمیت وحدت در عصر حاضر

شکی نیست که ما در عصری زندگی می‌کنیم که تمامی دشمنان اسلام برای نابودی اسلام هم پیمان گشته و تمامی امکانات سیاسی و اقتصادی خود را در سقوط اسلام از صحنه بین الملل بکار گرفته‌اند. که طرح نوین هانتینگتون بزرگ نظریه پرداز کاخ سفید و استراتژیست معروف یهودی در کتاب برخورد تمدن‌ها مؤید این مطلب است. و در چنین عصری بیش از هر عصری مسلمانان نیاز به وحدت دارند و شاید بیش از هر زمانی جامعه اسلامی به همکاری و مساعدت یکدیگر نیازمند است.

و همچنین نظریه دکتر مایکل برانت، یکی از معاونان سابق سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) که در کتاب «A Plan to divide and despoil the theology» نقشه‌ای برای جدایی مکاتب الهی» آمده، می‌گوید: افرادی که باشیعه اختلافات نظر دارند آنها را علیه شیعه منظم و مستحکم کرده، و کافر بودن شیعه گسترش داده شود و آن‌ها را از جامعه جدا نموده و علیه آن‌ها مواد نفرت برانگیز نوشته شود^۱

گِلاَدِستون «Gladstone» سیاستمدار انگلیسی (۱۸۰۹ - ۱۸۹۸) رهبر لیبرال‌ها بود و چهار بار به مقام نخست وزیری انگلستان رسید. وی می‌گوید: «مادام هذا القرآن موجوداً فی أیدی المسلمین، فلن تستطيع أوروبا السيطرة علی الشرق ولا أن تكون هی نفسها فی أمان». مادامی که قرآن در دست مسلمان‌هاست، اروپا نه می‌تواند بر شرق تسلط یابد و نه احساس امنیت کند.^۲

بدیهی است در موقعیت فعلی، هرگونه حرکت مشکوک که موجب تفرقه میان صفوف مسلمانان باشد، به صلاح اسلام نیست. و هرگونه فحش و ناسزا از مسلمانان به یکدیگر قبل از آنکه به وحدت میان مسلمین و تقریب بین مذاهب ضربه بزند چهره نورانی مکتب اسلام را در سطح بین الملل مخدوش می‌کند، و طبقه تحصیل کرده را به مکتب اسلامی بدبین می‌سازد.

۱. روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۱۳۸۳/۳/۵ هفته نامه افق حوزه ۱۳۸۳/۲/۲۸.

۲. الإسلام علی مفترق الطرق ص ۳۹.

اهداف وحدت

هدف از وحدت، یکی کردن مذاهب و از بین بردن دیگر مذاهب نیست و غرض موسسان تقریب هم جایگزینی اشعری بجای معتزله و سنی را تبدیل به شیعه و حنفی را حنبلی ساختن یا بالعکس نبوده است، زیرا این امر نه تنها کار دشوار بلکه امری غیر ممکن است.

بلکه همت آنان نزدیک نمودن صاحبان مذاهب مختلف با همدیگر با تکیه بر مشترکات و قرار دادن همه مسلمانان در صف واحد در برابر دشمنان قسم خورده اسلام بوده است.

استاد بزرگوار شهید مطهری در مقدمه کتاب امامت و رهبری در اسلام در زمینه ارائه برداشت غلط از وحدت اسلامی می نویسد: «ایراد دوم این است که با طرح و بحث این مسائل، تکلیف اتحاد اسلامی چه می شود؟ آن چه بر سر مسلمین آمد، شوکت آنها را گرفت و آن ها را زیر دست و تو سری خور ملل غیر مسلمان قرار داد، همین اختلافات فرقه ای است ... آیا طرح اینگونه بحث ها کمک به هدف های استعماری نیست؟

جواب این است که بدون شک نیاز مسلمین به اتحاد و اتفاق از مبرمترین نیازهاست و درد اساسی جهان اسلام همین کینه های کهنه میان مردم مسلمان است. دشمن هم همواره از همینها استفاده می کند. اما به نظر می رسد که اعتراض کننده در مفهوم «اتحاد اسلامی» دچار اشتباه شده است.

مفهوم اتحاد اسلامی که در صد سال اخیر میان علماء و فضلاء مؤمن و روشنفکر اسلامی مطرح شده به این معنا نیست که از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرف نظر کنند و به اصطلاح مشترکات همه فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند، چه این کار، نه منطقی است و نه عملی.

چگونه ممکن است از پیروان یک مذهب تقاضا کرد که به خاطر مصلحت حفظ وحدت اسلام و مسلمین از فلان اصل اعتقادی یا عملی خود که به هر حال به نظر خود آن را جزء متن اسلام می داند صرف نظر کند؟ در حکم این است که از او بخواهیم به نام اسلام از جزئی از اسلام چشم پيوشد ...

ما خود شیعه هستیم و افتخار پیروی اهل البیت علیهم السلام را داریم، کوچکترین چیزی حتی یک مستحب و یا مکروه کوچک را قابل مصالحه نمی دانیم، نه توقع کسی را در این زمینه می پذیریم و نه از دیگران انتظار داریم که به نام مصلحت و به خاطر اتحاد اسلامی از یک اصل از اصول خود دست بردارند آنچه ما انتظار و آرزو داریم این است که محیط حسن تفاهم به وجود آید تا ما که از خود اصول و فروعی داریم، فقه، حدیث، کلام، فلسفه و ادبیات داریم، بتوانیم کالای خود را به عنوان بهترین کالا عرضه بداریم تا شیعه بیش از این در حال انزوا به سر نبرد و بازارهای مهم جهان اسلامی به روی کالای نفیس معارف اسلامی شیعی بسته نباشد. اخذ مشترکات اسلامی و طرد مختصات هر فرقه ای نوعی خرق اجماع مرکب است، محصول آن چیزی است که قطعاً غیر از اسلام واقعی است؛

زیرا بالاخره مختصات یکی از فرق، جزء متن اسلام است و اسلام مجرد از همه این مشخصات و ممیزات و مختصات، وجود ندارد.»

در تاریخ ۲۴ ژوئن ۲۰۰۱، برابر با سوم تیر ۱۳۸۰، شبکه تلویزیونی ANN در لندن، میزگردی درباره تقریب بین مذاهب اسلامی، و وحدت مسلمانان، با شرکت جمعی از متفکران ایرانی و لبنانی و مصری و بریتانیایی تشکیل داده بود، شیخ محمد عاشور، معاون رئیس دانشگاه الأزهر و رئیس کمیته گفتگو بین مذاهب اسلامی که به صورت تلفنی با برنامه در تماس بود، گفت:

«فكرة التقريب بين المذاهب الإسلامية لاتعنى توحيد المذاهب الإسلامية ولاصرف أى مسلم مذهبه و صرف المسلم عن مذهبه تحت التقريب تضليل فكرة التقريب ... فإن الاجتماع على فكرة التقريب يجب أن يكون أساسه البحث والإقناع والافتتاح، حتى يمكن لسلح العلم والحجة محاربة الأفكار الخرافية ... وأن يلتقى علماء المذاهب ويتبادلون المعارف والدراسات ليعرف بعضهم بعضاً فى هدوء العالم المثبت الذى لاهم له إلا أن يدري ويعرف ويقول فينتج»^۱

«هدف از اندیشه تقریب بین مذاهب اسلامی، یکی کردن همه مذاهب و روی گردانی از مذهبی و روی آوردن به مذهبی دیگر نیست، که این به بیراهه کشاندن اندیشه تقریب است، تقریب باید بر پایه بحث و پذیرش علمی باشد تا بتوان با این اسلحه علمی به نبرد با خرافات پرداخت، و باید دانشمندان هر مذهبی در محیطی آرام در گفتگوهای علمی خود دانش خود را مبادله کنند، و نتیجه بگیرند.»

مفتیان سعودی زمینه ساز تفرقه

امروز که دشمنان قسم خورده اسلام از مسیحیت و یهود و آمریکا و صهیونیسم کمر به نابودی اسلام و ملت مسلمان بسته اند و اساسی ترین طرح هانیتگتون مغز متفکر کاخ سفید و دکتر مائیکل بزرگ نظریه پرداز سازمان سیا، ایجاد تفرقه میان مسلمین می باشد، می بینیم که مفتیان سعودی که عملاً در خدمت بیگانگان قرار گرفته اند با فتاوی نادرست و مبتنی بر موهومات و تخیلات راه هرگونه وحدت میان امت اسلامی را مسدود کرده و موجب تفرقه بیش از پیش میان آنان می شوند.

۱. مطارحات فکریة فی القنوت الفضائیة، العدد الثالث، رجب ۱۴۲۲، صفحه ۱۹ نوشته «مركز العقائد الإسلامیة»، و باز خوانی اندیشه تقریب صفحه ۳۱.

بن باز و عدم امکان تقرب

از مفتی اعظم سابق عربستان شیخ عبد العزیز بن باز^۱ استفتاء شد: «من خلال معرفة سماحتكم بتاريخ الرفضه، ما هو موقفكم من مبدأ التقريب بين أهل السنة وبينهم؟»
نظر شما نسبت به تقرب میان شیعه و اهل تسنن چیست؟
وی پاسخ داد: «التقريب بين الرفضه وبين أهل السنة غير ممكن؛ لأن العقيدة مختلفة ... فلا يمكن الجمع بينهما، كما أنه لا يمكن الجمع بين اليهود والنصارى والوثنيين وأهل السنة، فذلك لا يمكن التقريب بين الرفضه وبين أهل السنة؛ لاختلاف العقيدة التي أوجدها»^۲.
تقرب میان شیعه و اهل تسنن ممکن نیست؛ زیرا عقائد این دو باهمدیگر سازگاری ندارد و همبستگی میان آنان امکان پذیر نیست همانگونه که نمی شود اهل تسنن با یهود، نصاری و بت پرستان در یک جا گرد هم جمع شوند، همچنین به خاطر اختلاف اعتقادی که میان شیعه و اهل تسنن هست، تقرب میان آنان امکان پذیر نیست.

۱. بعد از درگذشت وی، عبد العزیز بن عبدالله آل الشیخ (از نوادگان محمد بن عبد الوهاب مؤسس وهابیت) مفتی اعظم عربستان گردید.

۲. مجموع فتاوی و مقالات لابن باز ج ۵، ص ۱۵۶.

تاریخچه وهابیت

با این که مشهور است که مؤسس و بنیانگذار مسلک وهابیت «محمد بن عبدالوهاب» است ولی وی، مبتکر این عقائد نبود، بلکه قرن‌ها قبل از او این عقاید و یا قسمتی از آن مانند ممانعت از توسل به رسول اکرم ﷺ و زیارت حضرت توسط برخی از خلفای بنی امیه و بعضی از علمای حنبلی اظهارشد:

۱- مروان بن حکم:

احمد بن حنبل در کتاب مسند نقل کرده است: «أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر، فقال: أتدري ما تصنع؟ فأقبل عليه، فإذا هو أبو أيوب؟ فقال: نعم، جئت رسول الله (ص) ولم آت الحجر، سمعت رسول الله (ص) يقول: لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله، ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله»^۱.

مروان بن حکم روزی وارد مسجد شد، دید مردی صورت خود را بر قبر پیامبر نهاده است، مروان گردن او را گرفت و به او گفت می دانی چه می کنی؟ آن مرد رو به مروان کرد (و معلوم شد که ابویوب انصاری است) و گفت آری، من به سوی سنگ نیامده ام، من نزد پیامبر آمده ام. از رسول خدا صلی الله علیه وآله، شنیدم که فرمود: زمانی که دین را اهل دین رهبری کند برای دین گریه نکنید. آنگاه گریه کنید که رهبری دین را نا اهل بر عهده گیرد. این حدیث را حاکم در مستدرک و ذهبی (در حاشیه آن)، صحیح دانستند.

۲- حجاج بن یوسف ثقفی:

قال حجاج بن يوسف لجمع يريدون زيارة قبر رسول الله من الكوفة: «تباً لهم! إنما يطوفون بأعواد ورمة بالية، هلا طافوا بقصر أمير المؤمنين عبد الملك؟ ألا يعلمون أن خليفة المرء خير من رسوله؟!»^۲

محمد بن عبدالوهاب نیز می گفت:

عصای هذه خير من محمد، لانه ينتفع بها في قتل الحية والعقرب، ونحوها، ومحمد قد مات، ولم يبق فيه نفع، وإنما هو طارش.^۳

عصای من از محمد بهتر است زیرا با آن می توانم مار و عقرب و مانند آنها بکشم ولی محمد از دنیا رفته است و دیگر هیچ فایده ای ندارد او دیگر نمی شنود.

^۱. احمد بن حنبل، مسند أحمد، ج ۵، ص ۴۲۲؛ حاکم نیشابوری، المستدرک على الصحيحين، ج ۴، ص ۵۱۵.

^۲. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۲۴۲؛ مبرد، الكامل في اللغة والأدب، ج ۱، ص ۱۸۵.

^۳. أحمد زيني دحلان، الدرر السنية، ج ۱، ص ۴۲؛ جميل صدقي الزهاوي، الفجر الصادق، ص ۱۸.

۳- بر بهاری :

حسن بن علی بر بهاری عالم معروف حنبلی متوفای ۳۲۹ ، برای اولین بار زیارت قبور را منع کرد و نوحه‌گری و مرثیه‌خوانی بر امام حسین (ع) و زیارت او را قدغن ساخت و به کشتن نوحه خوانان دستور داد.^۱ ابن اثیر در نقل حوادث سال ۳۲۳ می‌نویسد: فتنه‌جوئی یاران بر بهاری فزونی گرفت. نابینایانی که در مسجد منزل داشتند آنها را وادار کردند تا هر شافعی مذهبی که وارد مسجد شود ، او را تانزدیک مردن کتک بزنند. آنگاه توقیع خلیفه عباسی «الراضی بالله» را که برای حنابله خوانده شد بدین شرح بیان می‌کند :

«ثم طعنكم على خيار الأئمة و نسبتكم شيعة آل محمد (ص) إلى الكفر والضلال ، ثم استدعواكم المسلمين إلى الدين بالبدع الظاهرة و المذاهب الفاجرة التي لا يشهد بها القرآن وإنكاركم زيارة قبور الأئمة و تشنيعكم على زوارها بالابتداع و أنتم مع ذلك تجتمعون على زيارة قبر رجل من العوام ليس بذی شرف ولا نسب و لا سبب برسول الله (ص) و تأمرون بزيارته و تدعون له معجزات الأنبياء وكرامات الأولياء فلعن الله شيطاناً زین لكم هذه المنكرات و ما أغواه».^۲

ملاحظه می‌کنیم ، سخنان بر بهاری که در توقیع خلیفه به آن اشاره شده ، قسمتی از عقائدی است که بعداً به وسیله «ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب» اظهار شده‌است.

۴- ابن بطّه :

عبید الله بن محمد بن حمدان عکبری از فقهاء حنبلی متوفای ۳۸۷ و صاحب کتاب «الإبانة على أصول السنة والديانة» می‌باشد . بنا به نقل ابن تیمیه ، او زیارت و شفاعت پیغمبر (ص) را انکارکرد و معتقد بود که سفر برای زیارت قبر پیغمبر (ﷺ) سفر معصیت می‌باشد و باید نماز را در این سفر تمام خواند.^۳

۱ . نشوار المحاضره ، ج ۲ ، ص ۱۳۴ .

۲ . ابن اثیر ، الكامل فی التاريخ ، ج ۸ ، ص ۳۰۸ .

۳ . ابن تیمیه ، کتاب الرد علی الاختیای ، ص ۲۷؛ تقی الدین سبکی ، شفاء السقام ، صص ۲۶۳ ، ۲۷۱ .

همچنین عقیده داشت که هرکس سفر به زیارت قبور انبیاء و صالحان را عبادت بداند، عقیده او مخالف سنت پیغمبر (ﷺ) و برخلاف اجماع می‌باشد.^۱

همو می‌گفت: قرائت قرآن و گفت اذان با صوت، بدعت است. «من البدع قراءة القرآن والأذان بالألحان».^۲

ابن تیمیه بنیان‌گذار اندیشه وهابیت در قرن هفتم

احمد بن تیمیه، نظریه پرداز وهابیت، در سال ۶۶۱ هـ ق پنج سال پس از سقوط خلافت بغداد در حران از توابع شام به دنیا آمد و تحصیلات اولیه خود را در آن سرزمین به پایان برد. پس از حمله مغول به اطراف شام، همراه خانواده‌اش به دمشق رفت و در آنجا اقامت گزید.^۳

ابن تیمیه و شکاف میان امت اسلامی

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست آندلس بری غرب صلیبی، بسیار تلخ و ناگوار بود. از این رو، در اندیشه انتقام بود تا این‌که در سالهای پایانی قرن پنجم هجری قمری، پاپ، رهبر کاتولیک‌ها در شهر روم، با فرمان حمله به فلسطین، قبله اول مسلمانان، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیبی را بر ضد توحید از اروپا به راه انداخت، تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن جنگ‌های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال (۴۸۹ - ۶۹۰ هـ ق) به طول انجامید و میلیون‌ها کشته و مجروح برجای گذاشت، آغاز گشت.

در آن زمانی که مصر و شام با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفان سهمگین‌تری، یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز، مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند.

پنجاه سال بعد از آن (۶۵۶ هـ ق) به دستور هولاکو، نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی درهم پیچیده شد. سپس بر سر حلب و موصل (۶۵۷ - ۶۶۰ هـ ق) همان بلا آمد که بر بغداد گذشت.

ابن اثیر، مورخ مشهور مینویسد: «... مصایب وارده بر مسلمانان از سوی مغول آن‌چنان سهمگین بود که مرا یاری نوشتن آن نیست و ی کاش مادر مرا نمیزایید و ی کاش پیش از حادثه مرده بودم و شاهد این فاجعه نبودم»:

۱. همان کتاب، ص ۳۰.

۲. الشرح والابانة على أصول السنة والأمانة ص ۸۹.

۳. ر.ک: رسائل أئمة دعوة التوحيد، از دکتر فیصل بن مشعل بن سعود بن عبد العزيز.

«ذکر خروج التتر إلى بلاد الإسلام: لقد بقيتُ عدة سنين معرضاً عن ذكر هذه الحادثة، استعظاما لها کارها لذكرها فأنا أقدم إليه [رجلاً] وأؤخر أخرى، فمن الذي يسهل عليه أن يكتب نعي الإسلام والمسلمين ومن الذي يهون عليه ذكر ذلك، فياليت أمي لم تلدني ويا ليتني مت قبل هذا وكنت نسياً منسياً»^۱.

گفتنی است در طول سلطه مغول فرستادگان سلاطین اروپا، همواره میکوشیدند تا با جلب نظر مغولان و هم‌دستی آنان، امت اسلامی را از دو سو تار و مار کنند. افزون بر این، مادر و همسر هولاکو مسیحی بودند و سردار بزرگش، کیتوبوقا، در شامات نیز مسیحی بود.

هم چنین اباقاخان، (۶۶۳ - ۶۸۰ ه. ق) فرزند هولاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمانان متحد شد و به مصر و شام لشکر کشید.

ناگوارتر از همه، «ارغون» نوه هولاکو (۶۸۳ - ۶۹۰ ه. ق) به وسوسه وزیر یهودیاش سعد الدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل آن به بت‌خانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت که خوشبختانه با بیماری ارغون و قتل سعد الدوله، آن فتنه بزرگ عملی نشد.^۲

در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب درگیریهای ویرانگر می‌سوخت و مسلمانان مورد حمله‌های ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیّه نظریه پرداز و هابیت به نشر افکار خود پرداخت و شکاف تازه‌ای در امت اسلامی ایجاد کرد.

۱- اولین آثار انحراف ابن تیمیّه:

در سال ۶۹۸ ه. ق. به تدریج آثار انحراف در ابن تیمیّه ظاهر شد^۳، به ویژه به هنگام تفسیر آیه شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۴ در شهر حماة^۵ برای خداوند تبارک و تعالی جایگاهی در فراز آسمان‌ها که بر تخت سلطنت تکیه زده است، تعیین کرد.

این تفسیر، مخالف آیاتی همچون «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» می‌باشد که خداوند را از هر گونه تشبیه به صفات مخلوقات منزّه ساخته است.

^۱. الكامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

^۲. جهت اطلاع بیشتر ر. ک «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» تألیف آیت الله العظمی سبحانی ص ۲۱ - ۲۴. و جهت آگاهی از جنایات مغول و روابط آنان با صلیبیون بر ضد اسلام به کتاب «تاریخ مغول» اثر عباس اقبال آشتیانی: ص ۱۹۱ - ۱۹۷ - و ۲۲۶ به بعد، مراجعه شود.

^۳. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۴۴.

^۴. سوره طه، آیه ۵.

^۵. شهر حماة در ۱۵۰ کیلومتری شهر دمشق واقع است.

۲- عکس العمل افکار باطل ابن تیمیه:

انتشار افکار باطل ابن تیمیه در دمشق و اطراف آن، غوغایی به پا کرد؛ گروهی از فقیهان علیه او قیام کرده و از جلال‌الدین حنفی، قاضی وقت، محاکمه ابن تیمیه را خواستار شدند؛ ولی او از حضور در دادگاه امتناع ورزید. ابن تیمیه همواره با آرای خلاف خود، افکار عمومی را متشنج و باورهای عمومی را سست می‌کرد، تا این‌که در هشتم رجب سال ۷۰۵ هـ.ق، قضات شهر، همراه ابن تیمیه در قصر نایب السلطنه حاضر شدند و کتاب الواسطیه وی قرائت شد، پس از دو جلسه مناظره با کمال‌الدین ابن زَمَلْکَانِی و اثبات انحراف فکری و عقیدتی ابن تیمیه، او را به مصر تبعید کردند.

در آنجا نیز به سبب نشر اندیشه‌ی انحرافی، به دستور ابن محلوف مالکی - قاضی وقت - به زندان محکوم گشت و سپس در ۲۳ ربیع الأول سال ۷۰۷ هـ.ق. از زندان آزاد شد.

محمد بن عبدالوهاب

در قرن دوازدهم، بار دیگر افکار بسیط و خشک ابن تیمیه دوباره مطرح شد. سردسته ترویج افکار انحرافی ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب نجدی بود. او در سال ۱۱۱۵ هـ. در شهر عَیْنَه از توابع نجد، چشم به جهان گشود. پدرش عبدالوهاب بن سلیمان، قاضی شهر عَیْنَه بود.

مرحوم سیدمحسن امین از محمود شکری آلوسی نقل می‌کند: ابن عبدالوهاب در شهر عَیْنَه (از شهرهای نجد متولد شد و نزد پدرش فقه احمدبن حنبل را خواند. او در دوران کم سن و سالی، سخنانی بر زبان راند که برای مسلمین غیر قابل تحمل و ناشناخته بود.^۱ بعد از آنکه در عَیْنَه توفیقی نیافت به مکه رفت و بعد از آن به مدینه مسافرت کرد. چندی نزد شیخ عبدالله بن ابراهیم بن سیف به تحصیل پرداخت. در آنجا مردمانی را دید که کنار قبر نبی گرامی اسلام، به گریه و زاری می‌پردازند. وی این امر را به خیال خود زشت دانست. بعد از آنجا به نجد رفت و از آنجا رهسپار بصره گردید^۲ تا به شام برود. وقتی که وارد بصره شد، در آنجا رحل اقامت گزید و از شیخ محمدالمجموعی علم آموخت لکن در آنجا طاقت نیاورد و اعمال اهل بصره را به باد انتقاد گرفت. در نتیجه مردم بصره وی را اخراج کردند و بعد از مدتی به اقامتگاه پدرش «حریمله» رفت. در این شهر نیز اعمال مسلمین را زشت شمرد که با انتقاد پدر مواجه گردید. اما او همچنان بر عقاید خود اصرار می‌ورزید تا اینکه میان او و پدرش نزاع درگرفت. او در زمان حیات پدرش، کمتر افکار خود را بیان می‌کرد. ابن عبدالوهاب از مسائل دینی بسیار کم اطلاع و سطحی نگر بود. فتاوی‌ی وی نشانگر بی‌اطلاعی او از احکام شریعت است. پدر وی - که مرد صالحی بود -

۱. کشف الارتباب، صص ۹ - ۸.

۲. می‌گویند چهار سال در بصره، پنج سال در بغداد، یک سال در کردستان و دو سال در همدان ماند و در اصفهان و قم هم اقامت کرد.

در سال ۱۱۵۳ درگذشت. زینی دحلان مفتی شافعی گوید: پدر شیخ مردی صالح و اهل علم بود.^۱ آلوسی می نویسد بعد از فوت پدر به اظهار عقیده پرداخت و آنچه که مسلمین بر آن اتفاق نظر داشتند، زشت شمرد. نتیجه این شد که کمر به قتل وی بستند؛ لیکن وی از حریمله به عیینه گریخت. حاکم آنجا عثمان بن احمد بن معمر بود. محمد بن عبدالوهاب به او امیدواری داد که مردم نجد به اطاعت وی درآیند و عثمان در مقابل، اطاعت او را در ترویج عقایدش یاری کند. با مساعدت حاکم، وی عقیده اش را علنی کرد و برخی از اهالی عیینه از او تبعیت کردند. و کارشان رونق گرفت. به دستور او قبه زید بن خطاب را خراب کردند. خبر به سلیمان بن محمد بن عزیز الحمیدی (حاکم احساء) رسید. او نامه ای به عثمان نوشت و دستور قتل محمد بن عبدالوهاب را صادر کرد. عثمان نیز او را از شهر بیرون کرد. محمد بن عبد الوهاب در سال ۱۱۶۰ هـ به شهر «درعیّه» رفت. این شهر، همان شهر مسیلمه کذاب و حاکم آنجا محمد بن سعود^۲ از قبیله عنیزه بود.^۳ ابن عبدالوهاب پیشنهاد خود به حاکم عیینه را به محمد بن سعود گفت. در نتیجه پیمان شومی میان این دو شکل گرفت. بعد از این هم پیمانی، وهابیان کشتار بی رحمانه ای راه انداختند مجوز این کشتارها، فتاوی بی شرمانه ابن عبدالوهاب بود؛ چرا که آل سعود از طریق شعارهای دینی او حاکمیت یافته بود و دعوت ابن عبد الوهاب از طریق شمشیر بود. پس سعود امیر و حاکم و ابن عبدالوهاب رئیس دینی شد. دعوت ابن عبدالوهاب با این عبارت بود: «انما ادعوکم الی التوحید و ترک الشریک بالله لا عدل و لا سلم و لا رحمہ و لا انسانیه و لا حیاه و لا شی ادا الا الوهابیه او السیف».

توحیدی که ابن عبدالوهاب مطرح می کرد، بی شرمانه بود و دست کمی از عقاید بت پرستان نداشت. جرقه های این آتش از سوی استعمارگران انگلیسی ایجاد شد. امیران سعودی در طول دو قرن و نیم اخیر، پیوسته مروج مکتب وهابیت بوده اند و غالباً قبل از جنگ جهانی اول، منزوی شدند و از نجد گامی فراتر نهندند. با فروپاشی حکومت عثمانی استعمارگران، در هر یک از مناطق تحت سلطه عثمانی ها، دست نشانده هایی قرار دادند. به آل سعود نیز به خاطر خوش خدمتی، نجد و حجاز رسید.

۱. الفتوحات الاسلامی، ج ۱، ص ۳۶۴.

۲. جد آل سعود حاکم فعلی حجاز.

۳. در مورد شخصیت سعود دو قول دیگر وجود دارد: ۱- عبدالله محمد نویسنده لبنانی در کتاب «آئین وهابیت» می نویسد: از پیر مردهای مدینه شنیدم که شخصی یهودی به نام «مردخای» در حجاز تجارت می کرد و از آنجایی که عربها به قبیله و عشیره اهمیت زیادی می دادند در پی اخراج وی برآمدند او نیز به یکی از قبایل سطح پائین که برای عشیره و قبیله اهمیت زیادی قائل نبودند مبلغ زیادی پول داد و با دختری از آنها ازدواج نمود و نام خود را به سعود و نام پسرش را به محمد تغییر داد. ۲- برخی دیگر معتقدند ایشان از نوادگان مسیلمه کذاب هستند (آئین وهابیت).

عصر ظهور افکار محمد بن عبدالوهاب

مجدد افکار «ابن تیمیّه» توسط «محمد بن عبد الوهاب» در بدترین شرایط تاریخی، و اوضاع بسیار نامناسبی صورت گرفت، چرا که امت اسلام از چهار طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران صلیبی قرار داشت، و بیش از هر زمان دیگری نیاز به وحدت کلمه داشت. انگلیسیها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از چنگ مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراتوری مسلمان تیموری، خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فارس را می دیدند، و لشگر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیشروی می کرد. فرانسویها به رهبری ناپلئون، مصر و سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده و در حالی که به امپراتوری مسلمان عثمانی چنگ و دندان نشان می دادند، در اندیشه نفوذ به هند بودند. روسهای تزاری که مدعی جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند، با حملات مکرر به ایران، و عثمانی، می کوشیدند تا قلمرو حکومت خویش را از یکسو تا قسطنطنیه و فلسطین، و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند، و بدین منظور اشغال نظامی متصرفات ایران و عثمانی در اروپا و قفقاز را در صدر برنامه های خود قرار داده بودند. حتی آمریکائیه نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند، جنگ اتریش با عثمانی بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسیها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت.^۱

جنايات وهابيت

جنايات وهابيت به دو دسته تقسيم مي شود:

- ۱- قتل و غارت مسلمين.
- ۲- از بين بردن ميراث فرهنگي.

^۱. جهت اطلاع بیشتر ر. ک «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» تألیف آیت الله العظمی سبحانی ص ۲۱ - ۲۴.

قتل و غارت مسلمین

۱- کشتار مسلمانان و قطع نخلها و غارت مغازه ها

ابن بشر عثمان بن عبد الله، مؤرخ آل سعود می نویسد: عبد العزیز همراه با عده ای به قصد جهاد با اهل سرزمین ثادق حرکت کرد، و آنان را به محاصره در آورد و بخشی از نخلستان های آنان را قطع کرد و تعدادی هم از مردان آنان را به قتل رساند.^۱

۲- به آتش کشیدن محصولات زراعی

تا آن جا که می گوید: عبد العزیز به قصد جهاد وارد منفوحه شد و محصولات زراعی آنان به آتش کشید و بخش عظیمی از جواهرات و گوسفند و شتران را به غنیمت گرفت و تعداد ده نفر را نیز به قتل رساند.^۲

۳- باعث سقط زنان حامله

لشکر عبد العزیز شبانگاه وارد منطقه حرمه شدند و پس از طلوع فجر به دستور عبد الله پسر عبد العزیز تیر اندازان بصورت دسته جمعی به طرف شهر تیراندازی و صدای مهیب تیرها شهر را به لرزه درآورد به گونه ای که بعضی از زنان حامله، سقط کردند.^۳

۴- کشتار بی رحمانه شیعیان در کربلا

«صلاح الدین مختار» که خود وهابی است می نویسد: در سال ۱۲۱۶ امیر سعود با لشکر انبوهی از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد، در ماه ذی قعدة به کربلا رسید و تمام برج و باروی شهر را خراب کرد، و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار بودند به قتل رساند، نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شد. آنگاه خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه را به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم بین لشکریان تقسیم نمود.^۴

میرزا ابو طالب اصفهانی در سفرنامه خود می نویسد: هنگام برگشت از لندن و عبور از کربلا و نجف دیدم که قریب بیست و پنج هزار نفر وهابی وارد کربلا شدند و صدای «اقتلوا المشرکین واذبحوا الکافرین» (مشرکان را بکشید و کافران را ذبح کنید)، سر می دادند، بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمیها حساب نداشت، صحن مقدس

۱. عنوان المجد ، ص ۳۴ .

۲ . عنوان المجد ، ص ۴۳ .

۳ . عنوان المجد ، ص ۶۷ .

۴ . تاریخ المملكة السعودية ج ۳، ص ۷۳ .

امام حسین (علیه السلام) از لاشه مقتولین پر، و خون از بدنهای سر بریده شده روان بود. بعد از یازده ماه مجدداً به کربلا رفتیم دیدم که مردم آن حادثه دلخراش را نقل و گریه می کنند به طوری که از شنیدن آن، موها بر اندام راست می شد.^۱

وهابیان بعد از کشتار بی رحمانه اهل کربلا و هتک حرمت حرم حسینی (علیه السلام) با همان لشگر راهی نجف اشرف شدند، ولی مردم نجف بخاطر آگاهی از جریان قتل و غارت کربلا و آمادگی دفاعی با رهبری آیت الله شیخ جعفر کاشف الغطاء به مقابله برخاستند و حتی زنها از منزلها بیرون آمده و مردان خود را تشجیع و تحریک به دفاع می کردند تا اسیر قتل و چپاول و هابیان نشوند.^۲

۵ - قتل عام مردم طائف و کشتار اهل تسنن

شاید بعضی تصور کنند که وهابیان فقط بلاد شیعه نشین را مورد تاخت و تاز قرار داده اند، ولی با نگاهی به عملکرد سیاه آنان در حجاز و شام روشن خواهد شد که حتی مناطق سنی نشین نیز از حملات وحشیانه آنان در امان نبود.

«جمیل صدقی زهاوی» در حمله وهابیان به طائف می نویسد: از زشت ترین کارهای وهابیان در سال ۱۲۱۷، قتل عام مردم طائف است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند، طفل شیر خوار را بر روی سینه مادرش سر بریدند، جمعی را که مشغول فرا گرفتن قرآن بودند کشتند و حتی گروهی را که در مسجد مشغول نماز بودند به قتل رساندند، و کتابها که در میان آنها تعدادی قرآن و نسخه هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب حدیث و فقه نیز بود در کوچه و بازار افکنده و آنها را پایمال کردند.^۳

۶ - کشتار عمومی علماء اهل تسنن

دربادار سرتیپ «ایوب صبری» سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی در دولت عثمانی می نویسد: «عبد العزیز بن سعود» که تحت تأثیر سخنان «محمد بن عبد الوهاب» قرار گرفته بود در اولین سخنرانی خود در حضور شیوخ قبایل گفت: ما باید همه شهرها و آبادیها را به تصرف خود در آوریم و احکام و عقاید خود را به آنان

۱. مسیر طالبی، ص ۴۰۸.

۲. ماضی النجف وحاضرها ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. الفجر الصادق ص ۲۲.

بیاموزیم ... برای تحقق بخشیدن به این آرزو ناگزیر هستیم که عالمان اهل تسنن را که مدعی پیروی از سنت سنیه نبویه و شریعت شریفه محمدیه هستند از روی زمین برداریم.^۱

انهدام میراث فرهنگی

حفظ تاریخ گذشتگان و صیانت از میراث فرهنگی نیاکان نشانگر تمدن یک جامعه به شمار می رود، که برای پاسداری از آنها ادارات ویژه تأسیس نموده و کارشناسان ماهر تربیت می کنند، و در این عرصه اجازه نمی دهند که حتی یک سفال و یا کتیبه کوچک سنگی از بین برود.

شکوفایی تمدن اسلامی در قرن چهارم و پنجم هجری به اوج خود رسید و به شهادت محققان غربی نفوذ این تمدن از طریق آندلس و جنگهای صلیبی به اروپا یکی از مهمترین علل شکوفایی و رنسانس غرب در قرون اخیر به شمار می رود.

آثار و ابنیه مربوط به شخص پیامبر و یاران باوفای او جزئی از میراث عمومی این تمدن بزرگ بوده و حفظ و صیانت از آنها نشانه تقدیر از بنیانگذاران این فرهنگ و تمدن به شمار می رود.

و از طرفی اقدام به تخریب و نابودی این آثار، نشانه انحطاط فکری و بی توجهی به سازندگان و بنیانگذاران تاریخ و تمدن می باشد، که در اثر مرور زمان واقعیتهای تاریخی و اصالتهای دینی به دست فراموشی سپرده می شود، و از همه مهمتر، عامل رکود انگیزه های فکری و نابودی استعدادهای درخشان در جامعه بشری می گردد.

«جلال الدین سیوطی» نقل می کند: وقتی که رسول اکرم آیه شریفه (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا

اسْمُهُ).^۲ را در مسجد تلاوت نمود، فردی برخاست و پرسید: مقصود از این خانه ها چیست؟

پیامبر گرامی ﷺ فرمود: خانه های پیامبران. در این موقع ابوبکر برخاست و به خانه علی و زهرا اشاره کرده

و گفت: ای پیامبر خدا! این خانه از همین خانه هاست که خدا رخصت بر رفعت و منزلت آنان داده است؟ حضرت فرمود: آری از برترین آنها است.^۳

و این قضیه نشان می دهد که خانه های پیامبران و صالحان از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردار است، و پیدا

است که این منزلت ارتباط به جنبه مادی و خشت و گل و آجر آنها ندارد، بلکه این ارزش به خاطر انسانهای والایی است که در آنجا سکونت گزیده اند.

۱. تاریخ وهابیان ص ۳۳.

۲. سوره نور، آیه ۳۶.

۳. تفسیر الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳.

بررسی کتب تاریخی و سفرنامه ها گواه وجود صدها آرامگاه و مرقد با شکوه در سرزمین وحی و کشورهای اسلامی است.

مسعودی (متوفای ۳۴۵) مورخ معروف، مشخصات کامل قبور ائمه بقیع و اهل بیت علیهم السلام را بیان نموده است.^۱

تخریب بارگاه ائمه بقیع علیهم السلام

آل سعود در سال ۱۳۴۴ که تسلط کامل بر حجاز یافت تمام آثار صحابه را در مدینه نابود کرد، مانند زادگاه امام حسن و امام حسین علیهم السلام در مدینه، قبور شهداء بدر، بارگاه ائمه بقیع: امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام، و بیت الأحزانی که علی علیه السلام برای حضرت زهراء ساخته بود، و مرقد فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان علیها السلام.^۲

تخریب آثار بزرگان در مکه

وهابیون در سال ۱۲۱۸ پس از مسلط شدن بر مکه تمام آثار بزرگان دین را تخریب نمودند. آنان در «معلی» قبه زادگاه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را، و همچنین قبه زادگاه علی بن ابی طالب (علیه السلام)، و حضرت خدیجه، و حتی ابوبکر را ویران و با خاک یکسان کردند. آثار باستانی که در اطراف خانه خدا و بر روی زمزم بود تخریب کرده و در تمام مناطقی که مسلط می شدند آثار صالحین را نابود می کردند، و هنگام تخریب طبل می زدند و به رقص و آواز خوانی می پرداختند.^۳ بلکه اینان شقاوت را به جایی رساندند که خانه حضرت خدیجه را که مدتی مهبط وحی الهی بود خراب کرده و به توالت تبدیل کردند.^۴ زادگاه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را ویران ساخته و به محل خرید و فروش حیوانات در آمد که با تلاش افراد صالح و خیر، از چنگال وهابیها در آمد و به کتابخانه مبدل گردید.^۵

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر ر. ک «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی»: ۱۴۹ - ۱۷۹، تألیف آیت الله العظمی سبحانی.

۳. کشف الارتیاب، ص ۲۷ به نقل از تاریخ «الجبرتی».

۴. نصیحة لإخواننا علماء نجد»، ص ۵۹. تألیف: یوسف بن السید هاشم الرفاعی، با مقدمه دکتر محمد سعید رمضان البوطی.

۵. نصیحة لإخواننا علماء نجد»، ص ۶۰.

آثار قبور صحابه و امّهات المؤمنین و آل البیت را نابود کرده و قبر آمنه بنت وهب مادر گرامی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را با بنزین به آتش کشیدید و اثری از آنها باقی نگذاشتید.^۱

آتش زدن کتابخانه های بزرگ

دردناکترین چیزی که وهابیت مرتکب شد و ننگ او برای ابد بر پیشانی آنان باقی است، آتش زدن کتابخانه بزرگ «المکتبه العربیّه» بود که بیش از ۶۰ هزار عنوان کتاب گرانقدر و کم نظیر، و بیش از ۴۰ هزار نسخه خطّی منحصر به فرد داشت، که در میان آنها برخی از آثار خطّی دوران جاهلیّت، یهودیان، کفار قریش، و همچنین آثار خطّی علی (علیه السلام)، ابوبکر، عمر، خالد بن ولید، طارق بن زیاد، و برخی از صحابه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) و قرآن مجید به خطّ «عبد الله بن مسعود» وجود داشت.^۲

حرکت ارتجاعی سلفی گری در حرمین شریفین، ضررهای بزرگی پدید آورد و لبه تیز تبلیغ متوجه آثار اسلامی بجا مانده از صدر اسلام گردید. وهابیان همه آنها را بی رحمانه ویران کردند؛ ولی در مقابل اسامی بعضی از مشرکان را احیا کردند و خیابان ها و بازارها را به نام آنها نام گذاری نمودند. از همه عجیب تر قلعه خیبر و قلعه کعب بن اشرف یهودی در مدینه بازسازی شده؛ و از آن نگه داری می شود. وهابیان سلفی، با بی خردی تمام این آثار اسلامی را نابود کردند و اگر - پناه بر خدا - جسارت را بالا ببرند، قبر نبی گرامی اسلام و آثار باقی مانده از او در مسجد را ویران خواهند کرد.

اگر کسی عقاید او را قبول نمی کرد با او معامله کافر حربی می نمود. لشگر وهابی اگر بر شهری از شهرهای مسلمانان چیره می شد، بر هر آنچه که می خواستند، انجام می دادند. آنان در حمله به کربلا، بی رحمی زیادی از خود نشان دادند و احترام فرزند پیامبر را حفظ نکردند؛ آنان به خزینه های حرم سبط مکرم نبی اسلام حمله نموده و همه را غارت کردند. با این کار، اعمال بنی امیه در واقعه حره و متوکل عباسی در به آب بستن حرم امام حسین (علیه السلام) در خاطره ها زنده شد.

سرانجام محمد بن عبدالوهاب در ۱۲۰۶ هـ. ق درگذشت؛ اما پرونده اعمال او همچنان باز است... هر جنایتی که طرفدارانش انجام می دهند، برای او ثبت و ضبط می شود. افکار این شخص از طرف اقوام وی مورد پذیرش واقع نشد و حتی اولین ردیه بر عقاید وی، از طرف برادرش سلیمان بن عبدالوهاب (با نام الصواعق الالهیه

۱. نصیحة لإخواننا علماء نجد، ص ۳۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر رک «تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۱۵۸؛ کشف الارتیاب، ج ۵۵، صص ۱۸۷، ۳۲۴؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۷؛ الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۱، ص ۸۱؛ آل سعود من این الی این، ص ۴۷.

فی الرد علی الوهابیه) نوشته شد. با این وصف این عقاید خشک و بی منطق چطور می توانست، مورد پذیرش عموم مسلمین قرار گیرد، مگر آنکه از روی اجبار، قتل و تهدید مورد پذیرش واقع شود: البته این نوع پذیرش نیز سرابی است که دوام ندارد.

وجه شباهت و هابیت با خوارج

با پژوهش در تاریخ اسلام و شناخت سیره خوارج روشن می شود که آنان دارای افکاری بسته و برداشتی غلط از اسلام، قرآن و خلافت الهی بودند و چگونه با مسلمین برخورد می کردند و از روی جهل و بی خردی، به تکفیر آنها می پرداختند خون و اموال آنها را مباح می شمردند! سپس در روش وهابیان و فتاوی آنها و سیاستی که در قبال امت اسلام در پیش گرفتند بنگرد؛ در این صورت متوجه می شود که روش اینان در امتداد روش خوارج است و مسلمانان از زمانی که ابن عبدالوهاب مسلط شد تا زمان حاضر، بهای تأثیر آن جریان خطرناک را می پردازند. این گفته وهابیان: «لادعاء الا لله و لا شفاعة الا لله و لا توسل الا بالله و لا استغاثة الا بالله»، شعار «لا حکم الا لله» خوارج را در ذهن تداعی می کند.^۱

وجوه مشترک و مشابهت های رفتاری وهابیان با خوارج عبارت است از:

۱- وهابیان همانند خوارج شفاعت را حرام می دانند، چنانچه نووی عالم پر آوازه اهل تسنن به نقل از قاضی عیاض به مطلب اشاره می کند:

قال قاضی عیاض ... وقد جاءت الآثار التي بلغت بمجموعها التواتر بصحة الشفاعة في الآخرة لمذنبی المؤمنین وأجمع السلف والخلف ومن بعدهم من أهل السنة علیها ومنعت الخوارج وبعض المعتزلة منها ...^۲
قاضی عیاض می گوید ... روایات متواتری مبنی بر صحت شفاعت در آخرت برای گناهکاران برای ما رسیده است و تمامی علمای اهل تسنن از زمانهای گذشته تاکنون بر این مطلب اجماع دارند ولی خوارج و بعضی از پیروان معتزله شفاعت را قبول ندارند و آن را منع می کنند ...

۲- وهابیان انسان ها را می کشند و آبادانی را از بین می برند و مسلمانان را از دم تیغ بران می گذرانند - به این دلیل و بهانه که آنها از میّت طلب شفاعت می کنند و به پیامبر صلی الله علیه وآله و صالحان توسل می جویند - در این صورت همان افکار خشک و بسته خوارج در فهم اسلام، به ذهن تداعی می کند.

۱. حضرت علی(علیه السلام) در مورد این کلمه فرمود: «کلمة الحق يراد بها الباطل»، یعنی - کلمه حق است، چون مطابق با آیه کریمه «ان الحكم الا لله» است و اراده باطل است، زیرا منظور از آن را امیری گرفتند که فقط باید خدا باشد و غیر از او کسی نباید حکومت کند. لازمه حکومت خداوند در میان مردم، تجسیم است.

۲. محی الدین نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۳، ص ۳۵، باب إثبات الشفاعة وإخراج الموحدين من النار.

۳- وهابیت حکم به شرک کسانی می کند که با عقاید آنها مخالف اند و به ایشان خطاب می کنند «یا مشرک» و «یا کافر» با این برخورد افکار خوارج در مواجهه با مسلمین به ذهن می آید، آنان به خیال خود احتیاط پیشه کرده و یک دانه خرما را به احتمال آنکه صاحب آن راضی نیست، نمی خورند و یا از کشتن خوک و لگردد، به احتمال اینکه مال یک فرد کتابی که در ذمه اسلام است، خودداری می کنند! این در حالی است که با تمام خودبینی و گستاخی، عبدالله بن خطاب صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله را که روزه دار و در گردنش قرآن بود به شهادت رساندند و با ریختن خورش به خدا تقرب جستند! و مسلمانان را می بینی که به خاطر ترس از خشمشان و برای حفظ جانشان، تظاهر می کنند که اهل کتاب بوده و اظهار نمی کنند که مسلمان هستند! هر کس که امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) را ستایش می کرد و جز خیر درباره او چیزی نمی گفت، خورش را می ریختند.

۴- وهابیت نیز آیه کریمه (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)؛ یعنی همانا مساجد از آن خدا است، پس هیچ کس را با خدا نخوانید، بر کسی تطبیق می دهند که به قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله یا به قبر صحابی جلیل، یا یکی از صالحان متوسل می شود. خوارج نیز آیاتی را که درباره کافران و مشرکان نازل شده بود، بر مسلمین و مؤمنان حمل می کردند! ابن عمر در این باره می گوید: خوارج به آیاتی مراجعه می کردند که در مورد کافران بود، سپس آن را بر مؤمنان تطبیق می دارند، ابن عباس هم می گوید: مثل خوارج نباشید؛ چرا که آیات قرآن را بر اهل قبله تطبیق می کردند؛ در حالی که آنها درباره اهل کتاب و مشرکان نازل شده بود؛ ولی اینان به مفاد آیات جاهل بودند.^۳

در نتیجه این برداشت جاهلانه، خون ها می ریختند و اموال مسلمین را تاراج می کردند. وهابیان کسی که مخالف عقایدشان باشد، حکم به شرک او می کنند و مال و خون او را مباح می شمارند. اینان دارالاسلام را دارالحرب و فقط مناطق تحت نفوذ خودشان را دارالایمان می دانند که باید به شهر آنها هجرت شود. در صورتی که از ضروریات دین این است که هر کس شهادتین بر زبانش جاری کند، خورش محفوظ است و در جرگه مسلمین قرار می گیرد. شاید این امر برای وهابیت از ضروریات نیست؛ چرا که همیشه در صدد تکفیر کسانی اند که به عقایدشان ملتزم نیستند و گویا این آیه شریفه را فراموش کرده اند که: (وَلَا تَقُولُوا لِمَن قَتَى السِّلْمُ لَسْتَ مُؤْمِنًا).^۴

۱. سوره جن، آیه ۱۸.

۲. بخاری، ج ۴، ص ۱۹۴.

۳. کشف الارتباب، ص ۱۲۴.

۴. سوره نساء، آیه ۹۴. به کسی که اظهار اسلام می کند نگوئید مسلمان نیستی.

خوارج از دین خارج شدند، همانند خروج تیر از کمان - و یا خوارج در دین عمیق شدند تا اینکه از آن خارج شدند؛ مثل خروج تیر از کمان.^۲

ما بیم آن داریم که قول نبی اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که از ایشان درباره سرزمین نجد پرسیدند، فرمودند: «زلزله آنجا و فتنه ها از آنجا است»^۳ و یا «در آنجا امت شیطان طلوع می کند»؛ ناظر به همین جریان باشد که در نجد رخ داد و کسانی نیز از او پیروی کردند. معنای «قرن» بر اساس نوشته، قاموس!^۴ امت و تابعین رأی او است و یا قوم که تسلط یافتند. از خداوند عزوجل خواهانیم که مسلمین را علیه نفاق متحد بگرداند.

تضاد عجیب

شگفت آور این که حکومت آنها که در سایه این تفکر روی کار آمده، بی توجه به این گفته ها با تمام کشورهای جهان رابطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد، یعنی با همه مشرکان جهان دوست است. و از آن فراتر تمام مکه و مدینه را به صورت کانونی از زیباترین هتل ها برای پذیرایی از مشرکان مسلمان! (یعنی همان مردمی را که مشرک میخوانند) که همه ساله به عنوان مراسم حج و عمره به آنجا می آیند درآورده اند و بهترین پذیرایی را از اهل شرک میکنند و این مشرکان درآمد عظیم و سرشاری برای آنها دارند. در حالیکه قرآن کریم میگوید مشرکان نجس هستند و آنها را به مسجد الحرام راه ندهید و اگر از فقر میترسید، خداوند شما را به فضل خود بی نیاز می کند.^۵

راستی چرا در اینجا مشرکان موحد میشوند و به عنوان ضیوف الرحمان مورد مهر و محبت و استقبال قرار میگیرند و کوچک و بزرگ خانه هایشان را در اختیار آنان قرار میدند.^۶

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۸، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۸۱.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۸، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۸۱.

۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۸۱.

۴. قاموس اللغة، ج ۳، ص ۳۸۲ ماده قرن.

۵. سوره توبه، آیه ۲۸.

۶. وهابیت بر سر دوراهی، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ص ۴۱.

مبانی فکری وهابیت

از زشت ترین پدیده ها در آیین وهابیت این است که هر چیزی که با افکار آنان تطبیق نکند، آن را بدعت شمرده و شرک می دانند، که در این قسمت به بخشی از آن اشاره می شود.

۱- ممنوعیت شفاعت خواهی بدون واسطه از انبیا و صالحین علیهم السلام.

۲- ممنوعیت توسل به انبیا و صالحین علیهم السلام.

۳- منع تبرک به آثار انبیا و صالحین علیهم السلام و بزرگان.

۴- ممنوعیت زیارت انبیا و صالحین علیهم السلام.

۵- ممنوعیت برگزاری مراسم سوگواری برای بزرگان و اموات.

ممنوعیت شفاعت خواهی بدون واسطه از انبیا و صالحین علیهم السلام

تعریف شفاعت نزد اهل لغت

خلیل بن احمد فراهیدی (متوفی ۱۵۰) در کتاب العین می فرماید: الشافع: الطالب لغيره، وتقول استشفعت بفلان فتشفع لی إليه فشفعه فی . والإسم: الشفاعة . واسم الطالب: الشفیع . کتاب العین ج ۱ ص ۲۶۰ .

شافع یعنی کسی که از غیر خودش طلب شفاعت می کند و می گوید نزد فلان شخص واسطه و شفیع من باش اسم مصدر (حاصل و نتیجه مصدر) آن شفاعت است و کسی را که طلب شفاعت می کند شفیع می نامند .

تعریف شفاعت نزد متکلمین

متکلمین شیعه و اهل تسنن دایره شفاعت را گناهان کبیره می دانند و معتقدند شفاعت در مورد واسطه قرار گرفتن شفیعان برای بخشش گناهان کبیره می باشد. در اینجا به ذکر دو نمونه بسنده می کنیم:

تعریف شفاعت نزد متکلمین شیعه

سید مرتضی می فرماید: «وحقیقة الشفاعة وفائدتها: طلب إسقاط العقاب عن مستحقه، وإنما تستعمل فی طلب إیصال المنافع مجازا وتوسعا، ولا خلاف فی أن طلب إسقاط الضرر والعقاب یكون شفاعة علی الحقیقة»^۱ سید مرتضی می نویسد: حقیقت شفاعت و فایده آن طلب برداشتن عذاب از کسی است که مستحق عذاب است، البته کلمه شفاعت مجازا در مورد درخواست رسیدن منافع به شخص نیز به کار می رود، و در اینکه حقیقت شفاعت در مورد طلب برداشتن ضرر و عقاب و عذاب است هیچ اختلافی نیست .

تعریف شفاعت نزد متکلمین اهل تسنن

أبو حفص النسفی (متوفی ۵۳۸ هـ): در کتاب العقائد النسفیة: الشفاعة ثابتة للرسول والأخيار فی حق الكبائر بالمستفیض من الأخبار.^۲ امتیاز شفاعت خواهی در مورد کسانی که اهل گناه کبیره هستند، برای پیامبران و بنده گان خوب خدا به وسیله اخبار و روایات زیادی ثابت شده است.

۱. رسائل المرتضی ج ۱، ص ۱۵۰، باب مسألة الوعد والوعید و الشفاعة .

۲. أبی حفص النسفی، العقائد النسفیة، ص ۱۴۸.

بنابراین شفاعت ، واسطه شدن ، انبیاء ، امامان و صالحان بین خدا و خلق برای بخشیده شدن گناهانی است که از مؤمنان سر زده است . که بحث در مورد شفاعت سه مرحله دارد :

۱- شفاعت ممنوع از نظر وهابیت

۲- بررسی عقلی شفاعت

۲- شفاعت در قیامت

۳- طلب کردن شفاعت از رسول خدا که در آخرت ما را شفاعت کنند .

شفاعت ممنوع از نظر وهابیت

اما آنچه که از بین تمامی فرقه‌های اسلامی ، تنها وهابی‌ها آن را قبول ندارند و به شدت با آن به مخالفت برخاسته و قائل به آن را کافر و مشرک می‌دانند ، طلب شفاعت در دنیا است ؛ یعنی اینکه فردی در همین دنیا از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (چه در حال حیات ایشان و چه بعد از شهادت ایشان) و یا اوصیای ایشان و یا اولیای الهی درخواست کند روز قیامت در درگاه ربوبی نزد پروردگار عالم او را شفاعت کند و برایش از خداوند تبارک و تعالی طلب بخشش کند ، اینچنین درخواستی نزد ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب و پیروانشان شرک و کفر محسوب می‌شود زیرا وقتی فردی بین خود و خدایش واسطه قرار می‌دهد (و خودش مستقیماً از خداوند طلب نمی‌کند) و از کسی غیر از خدا طلب شفاعت می‌کند در حقیقت این فرد را معبود خود قرار داده و او را شریک خداوند خوانده است . اما اگر کسی اینگونه دعا کند : پروردگارا پیامبرت را در روز قیامت شفیع من گردان (و بواسطه او گناهان مرا ببخش) از نظر وهابیها بلا مانع است .

محمد بن عبد الوهاب می‌گوید: «من جعل بينه وبين الله وسائط يدعوهم ويسألهم الشفاعة كفر إجماعاً»^۱ کسی که بین خود و خدایش واسطه قرار دهد و آن واسطه‌ها را بخواند و از آنها طلب شفاعت کند به اجماع مسلمین چنین فردی کافر است .

دلایل محمد بن عبد الوهاب بر منع شفاعت

دلیل اول

وی می‌نویسد :

۱ . محمد بن عبد الوهاب، مجموعة المؤلفات، ج ۱، ص ۳۸۵، ج ۶، ص ۶۸، ۹، ۲۱۳.

قال النبي (صلى الله عليه و سلم): أعطى الشفاعة وأنا أطلبه مما أعطاه الله . فالجواب : إنَّ الله أعطاه الشفاعة ونهاك عن هذا ، فقال: ﴿ فلا تدعوا مع الله أحداً ﴾^١. فإذا كنت تدعو الله أن يشفع نبيّه فيك فأطعه في قوله: « فلا تدعوا مع الله أحداً »^٢.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است : خداوند به من مقام شفاعت را عطا فرموده و من طلب می کنم شفاعتی را که خداوند به من عطا کرده است . محمد بن عبدالوهاب می گوید : جواب این حدیث این است که خداوند به پیامبرش مقام شفاعت را عطا فرموده و لکن تو را (بندگان) از درخواست چنین مطلبی (درخواست شفاعت از پیامبر) نهی کرده است ، خداوند در قرآن می فرماید : ﴿ فلا تدعوا مع الله أحداً ﴾ و مساجد ویژه خداست ، پس هیچ کس را با خدا مخوانید . پس اگر از خداوند درخواست کنی که پیامبرش را در روز قیامت شفیع تو گرداند (و بواسطه او گناهان ترا ببخشد) به دستور خداوند در این آیه عمل کرده ای .

دلیل دوم

ابن عبدالوهاب می نویسد :

المیت لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضراً فضلاً لمن سأله أن یشفع له إلی الله ...^٣.
فردی که مرده است (کنایه از انبیا و صالحین) نمی تواند هیچ نفعی را برای خودش جلب کند و یا ضرری را از خودش دفع کند چه برسد به اینکه بخواهد برای کسی طلب شفاعت کند

دلیل سوم

محمد بن عبد الوهاب می گوید :

قال تعالی : ﴿ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾^٤.
فأخبر أنّ من جعل بينه وبين الله وسائط يسألهم الشفاعة فقد عبدهم وأشرك بهم ، وذلك أنّ الشفاعة كلّها لله^٥ ، كما قال تعالی : ﴿ قل لله الشفاعة جميعاً ﴾^١.

١ . سوره جن ، آیه ١٨ .

٢ . محمد بن عبدالوهاب ، مجموعه المؤلفات ، ج ١ ، ص ١٦٦ .

٣ . محمد بن عبدالوهاب ، مجموعه المؤلفات ، ج ١ ، ص ٢٩٦ ، ج ٤ ، ص ٤٢ .

٤ . سوره یونس ، آیه ١٨ .

٥ . عبدالعزیز دهلوی ، تحفه اثنا عشریة ، ص ٧٥١ .

خداوند در قرآن می فرماید : و به جای خدا ، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه به آنان سود می دهد . و می گویند : «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند .» بگو : «آیا خدا را به چیزی که در آسمانها و در زمین نمی داند، آگاه می گردانید؟» او پاک و برتر است از آنچه (با وی) شریک می سازند .
وی می گوید: خداوند در این آیه خبر می دهد هرکس بین خود و خدایش واسطه قرار دهد در حقیقت آن واسطه را پرستیده و او را به عنوان شریک خدا قرار داده است ، و این مطلب به خاطر این است که شفاعت تماما متعلق به خداست همانطوری که خداوند در قرآن می فرماید : ای رسول ما بگو : «شفاعت ، به طور کلی از آن خداست .»

نقد دلایل محمد بن عبدالوهاب

بررسی شفاعت از نظر عقلی

وهابیت معتقد است طلب شفاعت از انبیا و صالحین شرک محسوب می شود در حالی که شرک به معنای شریک قرار دادن برای خداست و از نظر عقلی عالم زمانی انسان مشرک می شود که فردی را در کنار خدا قرار دهد و برای او استقلال قائل باشد و معتقد باشد او به صورت مستقل و جدای از خدا اختیاراتی دارد . ولی اگر معتقد باشد که شخصی که به عنوان واسطه قرار می گیرد و هیچ استقلالی ندارد و تمامی اعمالش به اذن و اجازه خداوند است ، عمل او توحید محض است و از نظر عقلی عالم وی فردی کاملا موحد است .
أبو منصور محمد بن أحمد الأزهری می نویسد: «والشرك : أن تجعل لله شريكاً في ربوبيته»^۲ . شرک به این معناست که برای خداوند در ربوبیت و پروردگاریش شریک قرار دهی . (و در مقابل خداوند برای کسی استقلال قائل شوی).

نقد دلیل اول

با دقت در الفاظ این آیه و سیاق آیات بعد از آیه مورد بحث در می یابیم منظور از آیه فوق این است که در عرض خدا کسی را نخوانید و برای خدا شریک قائل نشوید . زیرا :

۱ . سوره زمر، آیه ۴۴.

۲ . أبو منصور محمد بن أحمد الأزهری الوفاة: ۳۷۰هـ ، تهذيب اللغة جزء ۱۰، ص ۱۲، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ۲۰۰۱م ،

چاپ اول، تحقیق : محمد عوض مرعب.

اولا: در این آیه از کلمه « مع » استفاده شده است « فلا تدعوا مع الله احدا » و در ادبیات عرب کلمه «مع» به معنای همراهی و مصاحبت و در کنار هم بودن به کار می رود ، بنابراین معنای آیه این است : در عرض خدا کسی را نپرستید و شریکی برای خدا قرار ندهید ، چنانچه ابن کثیر یکی از مفسران بزرگ به این مطلب تصریح می کند:

يقول تعالى آمرا عباده أن يوحدوه في محال عبادته ولا يدعى معه أحد ولا يشرك به كما قال قتادة في قوله تعالى ﴿وَأَن الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ قال كانت اليهود والنصارى إذا دخلوا كنائسهم وبيعهم أشركوا بالله فأمر الله نبيه صلى الله عليه وسلم أن يوحدوه وحده.^۱

ابن کثیر می نویسد: خداوند در این آیه بندگانش را امر می کند که فقط خدای یکتا را بپرستند و هیچ فردی را به همراه او نخوانند و شرک نوزند همانطوری که قتاده در ذیل این آیه می گوید: یهود و نصاری زمانی که به کنیسه های (عبادتگاه) خود می رفتند و زمانی که مشغول خرید و فروش می شدند، به خدا شرک می ورزیدند از این رو خداوند به پیامبرش امر فرمود که آنان را به توحید و یکتا پرستی هدایت کند.

ثانیا: با توجه به آیات بعد این مسأله کاملا روشن می گردد ، خداوند در آیه ۲۰ همین سوره خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: « قل إنما أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا » بگو من تنها پروردگارم را می خوانم و هیچ شریکی را برای او قرار نمی دهم . لذا با توجه به این دو نکته در می یابیم که این آیه از مشرکین را از شریک قرار دادن برای خدا نهی می کند و هیچ ارتباطی به بحث شفاعت ندارد زیرا که افرادی که پیامبر و یا فرد صالحی را شفیع خود قرار می دهند به هیچ وجه او را نمی پرستند و ابا او شریک خداوند قلمداد نمی کنند و اساسا برای او استقلالی قائل نیستند .

ثالثا خداوند در مورد منافقین می فرماید: ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوَا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴾.^۲

و چون بدیشان گفته شود : «بیاید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد» ، سرهای خود را بر می گردانند ، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی برمی تابند .

بنابراین زمانی که اعراض و رو گردانی از طلب استغفار از پیامبر را (که در حقیقت طلب شفاعت از ایشان است) ، خداوند علامت نفاق می داند پس قطعاً طلب نمودن این مطلب و ممارست بر آن علامت ایمان خواهد بود .

۱ . تفسیر ابن کثیر ج ۴ ، ص ۴۶۰ ، ذیل آیه ۱۸ سوره جن .

۲ . سوره منافقون، آیه ۵.

نقد دلیل دوم

دلیل دیگر ابن عبدالوهاب بر رد شفاعت این بود که: «المیت لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضرراً...» فردی که مرده است (کنایه از انبیا و صالحین) نمی تواند هیچ نفعی را برای خودش جلب کند و یا ضرری را از خودش دفع کند ...

این نظر ابن عبدالوهاب و پیروانش نیز مانند بقیه نظراتشان مخالف با آیات قرآن و نظریات تمامی علمای اسلام است. و این در حالی است که روایات متعددی در این زمینه از منابع معتبر اهل تسنن داریم که انبیاء علیهم السلام زنده هستند. به این عبارات توجه کنید:

خداوند در قرآن می فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ^۱

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند * به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند * بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباہ نمی گرداند، شادی می کنند.

در این آیات بهره مندی شهیدان از نعمتهای الهی و خوشنودی از آنچه به دست آورده اند دلیل بر حیات و زندگی مجدد آنان است.

و اکنون این سؤال مطرح می شود که چگونه کسانی که در راه دین به شهادت رسیده اند، پس از شهادت زنده باشند ولی پیامبر که آورنده دین و پیشوا و رهبر شهیدان است زندگی مجدد بعد از مرگ را نداشته باشد؟ چنانچه شوکانی به این حقیقت اذعان کرده است:

شوکانی (از علمای اهل تسنن) در نیل الأوطار می گوید:

وَوَرَدَ النَّصُّ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي حَقِّ الشُّهَدَاءِ أَنَّهُمْ أَحْيَاءٌ يُرْزَقُونَ وَأَنَّ الْحَيَاةَ فِيهِمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِالْجَسَدِ فَكَيْفَ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ .

وَقَدْ ثَبَتَ فِي الْحَدِيثِ «أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ أَحْيَاءٌ فِي قُبُورِهِمْ» رَوَاهُ الْمُنْذَرِيُّ وَصَحَّحَهُ الْبَيْهَقِيُّ^۲.

۱. سوره آل عمران، ۱۶۹، ۱۷۱.

۲. نیل الأوطار ج ۳، ص ۳۰۵، باب صلاة المخلوقات على النبي صلى الله عليه وسلم وهو في قبره حتى .

خداوند در قرآن صریحا در مورد شهدا می‌فرماید آنان زنده‌اند و روزی می‌خورند ، و حیاة و زندگی در شهدا مربوط به بدن و جسم آنهاست، حال که شهدا اینگونه هستند پس انبیاء و رسولان الهی چگونه‌اند؟ (یعنی آیا می‌شود شهدا زنده باشند ولی انبیاء و رسولان الهی که مقامشان از شهدا برتر است زنده نباشند؟!)

ابن حجر هیثمی که از شخصیت‌های برجسته اهل تسنن است ، در کتاب مجمع الزوائد ، از قول عبد الله بن مسعود نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود :

«حیاتی خیر لکم تُحدّثون و یُحدّث لکم، ووفاتی خیر لکم، تُعرض علیّ أعمالکم، فما رأیت من خیر حمدت الله علیه، وما رأیت من شرّ استغفرت الله لکم»

هم حیات من برای شما مایه خیر است و هم وفات من . تمام اعمال شما بر من عرضه می‌شود ، اگر کارهای خوب شما را ببینم خدا را شکر می‌کنم ، کارهای بد شما را ببینم از خدای عالم برای شما طلب مغفرت می‌کنم.

بعد از این نقل ، هیثمی می‌گوید : «رواه البزار ورجاله رجال الصحیح»^۱.

این مطلب را بزار روایت نموده و رجال واقع در سند آن نیز از سلسله رجال صحیح بخاری هستند.

نقد دلیل سوم

دلیل دیگر محمد بن عبدالوهاب بر تحریم شفاعت آیه ۱۸ سوره یونس بود که همانطور که ذکر شد وی گفت خداوند در این آیه خبر می‌دهد هرکس بین خود و خدایش واسطه قرار دهد در حقیقت آن واسطه را پرستیده و او را به عنوان شریک خدا قرار داده است ، و این مطلب به خاطر این است که شفاعت تماما متعلق به خداست همانطوری که خداوند در قرآن می‌فرماید : ای رسول ما بگو : «شفاعت ، به طور کلی از آن خداست » .
در پاسخ می‌گوئیم:

اولا : کسانی که از انبیا و ائمه معصومین علیهم‌السلام و صالحین طلب شفاعت می‌کنند آنها را نمی‌پرستند بلکه از آنها می‌خواهند که به اذن خداوند (همانطوری که قرآن می‌فرماید)^۲ شفیع او باشند. بنابراین محمد بن عبدالوهاب و پیروانش با تحریم این عمل الهی، به خلاف قرآن عمل نموده‌اند.

^۱ . مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۴، باب «ما یحصل لأمته من استغفاره بعد وفاته» ؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۸۲ ؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۰۷.

^۲ . من ذا الذی یشفع عنده إلا بإذنه. (سوره بقره ، آیه ۲۵۵).

ثانیا : این تفسیر ابن عبدالوهاب از این آیه همانند بقیه نظراتش نه تنها مخالف با نظر علما و مفسرین اهل تسنن است بلکه با شأن نزول آیه نیز سازگاری ندارد. و از آنجائیکه امکان آوردن تمامی عبارات علمای اهل تسنن نیست، بعنوان نمونه عبارات چند تن از مفسرین اهل تسنن را خدمت شما عرض می کنیم :

أخرج ابن أبي حاتم عن عكرمة قال : قال النضر : إذا كان يوم القيامة شفعت لي اللات والعزى ، فأُنزل الله ﴿فمن أظلم ممن افترى على الله كذباً أو كذب بآياته إنه لا يفلح المجرمون ، ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله﴾^۱.

سیوطی می گوید : ابی حاتم از عکرمة نقل کرده است که نضر بن حرث گفت زمانی که روز قیامت شد بت لات و عزى مرا شفاعت می کنند بعد از این گفته او این آیه نازل شد .
ابن کثیر می نویسد:

ينكر تعالى على المشركين الذين عبدوا مع الله غيره، ظانين أن تلك الآلهة تنفعهم شفاعتها عند الله، فأخبر تعالى أنها لا تنفع ولا تضر ولا تملك شيئاً، ولا يقع شيء مما يزعمون فيها، ولا يكون هذا أبداً ...^۲
خداوند مشرکین را که شریک برایش قرار داده بودند و غیر خدا را می پرستیدند انکار می کند ، آنها گمان می کردند شفاعت خدایان خیالیشان نزد خداوند تبارک و تعالی نفعی به حالشان دارد . پس خداوند در مقابل این گمان باطل آنها در این آیه به آنها فرمود آن شفاعت آن بتها نه نفعی به حال شما دارد و نه ضرری را از شما دفع می کند و نه مالک چیزی هستند و هیچ یک از گمانهای شما در مورد بتها ابداً واقع نمی شود ...

و اما روایات

علمای اهل تسنن روایات بسیاری در مورد طلب شفاعت از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند که این روایات به سه دسته تقسیم می شوند: ۱- طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از تولد ایشان . ۲- طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات ایشان . ۳- طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات ایشان . در اینجا به نقل برخی از روایات می پردازیم:

طلب شفاعت از پیامبر اکرم ﷺ قبل از تولد ایشان

حلبی در کتاب السیرة الحلبیة به نقل از ابن اسحاق در کتاب المبدأ و قصص الأنبياء میگوید : شخصی بنام تُبَعُّ بن حسان الحمیری قبل از تولد پیامبر اکرم نامه ای خطاب به حضرت نوشت که عبارت نامه به این شرح است:

۱ . جلال الدین سیوطی، تفسیر الدر المنثور ، ذیل آیه ۱۸ سوره یونس.

۲ . ابن کثیر دمشقی، تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه ۱۸ سوره یونس.

أما بعد يا محمد فإني آمنت بك وبربك ورب كل شيء وبكل ما جاءك من ربك من شرائع الإسلام والإيمان وإني قلت ذلك فإن أدركتک فيها ونعمت وإن لم أدركک فاشفع لی يوم القيامة ولا تنسني... وكتب عنوان الكتاب إلى محمد بن عبد الله خاتم النبيين والمرسلين ورسول رب العالمين من اتبع لأول حمير أمانة الله في يد من وقع هذا الكتاب في يده إلى أن يدفعه إلى صاحبه و دفعه إلى رأس العلماء المذكورين.

ای محمد من به تو و به پروردگار تو که تمامی اشیاء مخلوق او یند و تحت ید قدرت او هستند و به تمامی دستوراتی از طرف خداوند به تو ابلاغ شده ایمان آوردم و به این مطالب اقرار می کنم پس اگر روزی دوران رسالت تو را درک کردم (و در قید حیات بودم) خیلی خوب است (که در خدمت تو باشم) اما اگر دوران رسالت تو را درک نکردم (و در قید حیات نبودم) از تو می خواهم مرا روز قیامت شفاعت کنی و در آن روز مرا فراموش نکنی ... (ابن اسحاق در ادامه می گوید) و این عبارت را عنوان نامه قرار داد : این نامه از طرف اتبع اول از طایفه حمیر به محمد بن عبدالله آخرین پیغمبر و فرستاده پروردگار عالم و این نامه را امانت قرار می دهم در دست این شخص تا اینکه آن را به دست صاحب اصلی آن (یعنی پیامبر اکرم) برساند و این نامه را به دست عالم بزرگ آن زمان داد

حلبی به نقل از ابن اسحاق در ادامه می گوید :

ثم وصل الكتاب المذكور إلى النبي صلى الله عليه وسلم على يد بعض ولد العالم المذكور حين هاجر وهو بين مكة والمدينة... و بعد قراءة الكتاب عليه صلى الله عليه وسلم قال مرحبا بتبع الأخ الصالح ثلاث مرات سپس این نامه را یکی از فرزندان (ابی لیلی) آن عالم در زمان مهاجرت پیامبر اکرم به مدینه در بین مکه و مدینه به دست پیامبر اکرم رساند... و پیامبر اکرم بعد از قرائت نامه سه بار فرمودند : آفرین به « تبع » برادر صالح ما .

حلبی به نقل از ابن اسحاق در ادامه می گوید :

كان بين تبع هذا أي بين قوله إنه آمن به وعلى دینه وبين مولد النبي صلى الله عليه وسلم ألف سنة بين تبع در زمانی که این نامه را نوشت و بین زمان تولد پیامبر اکرم ۱۰۰۰ سال فاصله بود. (یعنی تبع این نامه را ۱۰۰۰ سال قبل از تولد پیامبر اکرم نوشته بود و در آن زمان از ایشان طلب شفاعت نموده بود) .

حلبی، السيرة الحلبية، ج ۲، صص ۲۷۹، ۲۸۰

اگر این کار « تبع » شرک و کفر بود بر پیامبر خدا واجب بود که این کار را نکوهش کنند و قباحت و زشتی آن را بیان فرمایند نه اینکه سه بار به « تبع » بخاطر این کارش آفرین بگویند و او را برادر صالح بخوانند .

طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات ایشان

سواد بن قارب نزد رسول خدا ﷺ آمد و در ضمن ایباتی از ایشان طلب شفاعت نمود :

وكن لی شفیعا یوم لا ذوشفاعة سواک بمغن فتیلا عن سواد بن قارب.^۱

ای پیامبر: روز قیامت شفیع من باش. روزی که شفاعت، دیگران به حال سواد بن قارب به مقدار رشته وسط خرما، سودی نمی بخشند.

در اینجا رسول خدا ﷺ بخلاف نظر ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب سواد بن قارب را نهی نفرمودند و به او نگفتند چرا از من طلب شفاعت می کنی؟ چرا غیر خدا را می خوانی؟ چرا مشرک شده ای؟ شفاعت متعلق به خداست، نباید غیر از خدا از کسی طلب شفاعت کنی بنابراین از همین نهی نکردن رسول خدا و قبول کردن خواسته سواد بن قارب درمی یابیم حقیقت مطلب چیزی غیر از خرافاتی است که وهابیهها به پیروانشان به عنوان اسلام حقیقی القاء می کنند.

طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات ایشان

قالت عائشة وغيرها من أصحابه إن الناس أفحموا ودهشوا حيث ارتفعت الرنة... حتى جاء الخبر أبا بكر... حتى دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فأكب عليه وكشف عن وجهه ومسحه وقبل جبينه وخديه وجعل يبكي ويقول بأبي أنت وأمي ونفسي وأهلي طبت حيا وميتا اذكرنا يا محمد عند ربك.^۲

عایشه و غیر او از اصحاب رسول خدا (در جریان وفات رسول خدا) می گویند : مردم متحیر و سرکشته و وحشت زده شده بودند صدای ناله ها به گوش می رسید ... تا اینکه خبر به ابوبکر رسید ... ابو بکر بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سلم (وارد شد خود را بر روی (پیکر مطهر) پیامبر انداخت و پارچه روی صورت پیامبر را کنار زد و دست به صورت و پیشانی و گونه های ایشان کشید و در حالی که گریه می کرد عرضه داشت پدر و مادرم و جانم و خانواده ام فدایت پاک و پاکیزه زندگی نمودی و پاک و پاکیزه از دنیا رفتی ای محمد ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن

۱. ابن حجر عسقلانی، الإصابة، ج ۳، ص ۱۸۲، ذیل ترجمه سواد بن قارب الدوسی، رقم ۳۵۹۶؛ طبرانی، الأحادیث الطوال، ص ۸۵، حدیث رقم ۳۱،

باب حدیث سواد بن قارب؛ احمد زینی دحلان، الدرر السنیة، ص ۲۷.

۲. الباقلانی، تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، ص ۴۸۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد ج ۲، ص ۲۹۹، الباب الثامن والعشرون فی بلوغ هذا

الخطب الجسیم الی الصدیق الکریم؛ احمد زینی دحلان، الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۳۴؛ عمر عبدالسلام، مخالفة الوهابیة للقرآن و السنة، ص ۳۳.

ابو حیان و نسفی ذیل آیه ۶۴ سوره نساء، می گویند :

واستغفر لهم الرسول أي : شفيع لهم الرسول في غفران ذنوبهم والتفت في قوله : و استغفر لهم الرسول ، ولم يجيء على ضمير الخطاب في جاؤوك تفخيماً لشأن الرسول ، وتعظيماً لاستغفاره ، وتنبهياً على أن شفاعته من اسمه الرسول من الله تعالى بمكان ، وعلى أن هذا الوصف الشريف وهو إرسال الله إياه موجب لطاعته ...^۱

اینکه خداوند فرمود (و رسول خدا برای آنها طلب بخشش کند) معنایش این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد پروردگار عالم برای بخشش گناهانشان آنها را شفاعت کند خداوند در این آیه قبل از اینکه به اینجا برسد رسولش را مورد خطاب قرار داده بود و با ایشان بصورت مخاطب صحبت می کرد اما به اینجا (و استغفر لهم الرسول) که رسید خطابش را به صورت صیغه غائب آورد (و رسول خدا برای آنها طلب بخشش کند) و این بخاطر بزرگی و علو منزلت و شأن رسول خدا و عظمت استغفار ایشان است (یعنی خداوند می خواهد بفرماید استغفار رسول خدا بسیار ارزشمند است و با استغفار خود شخص فرق دارد)، و خداوند نکته ای را می خواهد به ما گوشزد کند و آن اینکه طلب شفاعت از رسول خدا (ﷺ) در نزد خداوند تبارک و تعالی از جایگاه ویژه ای برخوردار است ، علاوه بر اینکه این وصف شریف یعنی رسالت ایشان از طرف خدا موجب اطاعت کردن از ایشان می شود.

بنابراین محمد بن عبدالوهاب و پیروانش با تفسیر به نفع خودشان و تحریم این عمل الهی نه تنها خلاف قرآن و روایات نبوی عمل نموده است بلکه عملاً به صحابه رسول خدا (همچون حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه و ابوبکر و سواد بن قارب و ...) نسبت کفر و شرک داده اند .

^۱ . ابو حیان آندلسی، تفسیر بحر المحيط، ج ۴، ص ۱۸۰، باب ۶۴، ذیل آیه ۶۴ سوره نساء ؛ نسفی، تفسیر مدارک التنزیل و حقائق التأویل (تفسیر نسفی)، ج ۱، ص ۲۳۶، باب ۶۳، ذیل آیه ۶۴ سوره نساء.

شرائط شفاعت

این گونه نیست که انبیا و اولیا و دیگر شفیعان، هر کسی را در روز قیامت شفاعت کنند بلکه در آیات قرآن و روایات شیعه و اهل تسنن، شرایطی برای مستحقین شفاعت معین شده است که به عنوان نمونه چند مورد را ذکر می‌کنیم:

شرایط شفاعت نزد علمای شیعه

۱- کسی که خداوند از دین وی راضی باشد.

مرحوم طبرسی می‌نویسد:

(ولا یشفعون إلا لمن ارتضى) الله دینه . وقال مجاهد : إلا لمن رضى الله عنه . وقيل : إنهم أهل شهادة أن لا إله إلا الله ، عن ابن عباس . وقيل . هم المؤمنون المستحقون للثواب . . .^۱

شفیعان کسانی را شفاعت می‌کنند که خداوند از دین آنها راضی باشد . و مجاهد گفته است شفیعان کسی را شفاعت می‌کنند که خداوند از او راضی باشد، و بعضی به نقل از ابن عباس گفته اند منظور از این افراد کسانی هستند که شهادت به یگانگی خداوند داده باشند . و بعضی دیگر گفته اند : شفاعت شامل کسانی می‌شود که مؤمن باشند و استحقاق ثواب داشته باشند . . .

مرحوم فیض کاشانی در ذیل آیه ۲۸ سوره انبیا به نقل از امام رضا علیه السلام می‌نویسد :

وأما قول الله عز وجل ولا یشفعون إلا لمن ارتضى فإنهم لا یشفعون إلا لمن ارتضى الله دینه والدين الإقرار بالجزاء على الحسنات والسيئات فمن ارتضى دینه ندم على ما ارتكبه من الذنوب لمعرفة بعاقبته فى القيامة.^۲

شفیعان کسانی را شفاعت می‌کنند که خداوند از دین آنها راضی باشد و دین به معنای اقرار (و ایمان) به جزاء در مقابل کارهای نیک و بد می‌باشد پس خداوند از دین فردی راضی است که وقتی گناهی انجام می‌دهد پشیمان شود زیرا که می‌داند عاقبت گناه در قیامت چیست .

۲- مؤمنی که از گناه خود پشیمان شده باشد .

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضى الله عنه ، قال : حدثنا على بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن محمد بن أبي عمير ، قال : سمعت موسى بن جعفر عليهما السلام يقول : لا يخلد الله فى النار إلا أهل الكفر والجحود

۱ . مرحوم طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۱ .

۲ . فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، صص ۳۳۶ و ۳۳۷؛ شیخ الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۲۴، ح ۵۰، تحقیق : تصحیح و تعلیق : السید

هاشم الرسولى المحلاتی، چاپ چهارم، سال چاپ : ۱۴۱۲ - ۱۳۷۰ ش، ناشر : مؤسسة إسماعیلیان للطباعة والنشر والتوزيع - قم .

وأهل الضلال و الشرك . ومن اجتنب الكبائر من المؤمنين لم يسأل عن الصغائر ، قال الله تبارك و تعالی : (إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم مدخلا كريما) قال : فقلت له : يا ابن رسول الله فالشفاعة لمن تجب من المذنبين ؟ قال : حدثني أبي ، عن آباءه ، عن علي عليهم السلام قال : سمعت رسول الله ﷺ يقول : (إنما شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي ، فأما المحسنون منهم فما عليهم من سبيل) قال ابن أبي عمير : فقلت له : يا ابن رسول الله فكيف تكون الشفاعة لأهل الكبائر والله تعالى ذكره يقول : (ولا يشفعون إلا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون) ومن يرتكب الكبائر لا يكون مرتضى ، فقال : يا أبا أحمد ما من مؤمن يرتك ذنبا إلا ساءه ذلك وندم عليه ، وقد قال النبي ﷺ : (كفى بالندم توبة) وقال عليه السلام : « من سرته حسنته وساءته سيئة فهو مؤمن » فمن لم يندم على ذنب يرتكبه فليس بمؤمن ولم تجب له الشفاعة وكان ظالما ، والله تعالى ذكره يقول : (ما للظالمين من حميم ولا شفيع يطاع) فقلت له : يا ابن رسول الله وكيف لا يكون مؤمنا من لم يندم على ذنب يرتكبه ؟ فقال : يا أبا أحمد ما من أحد يرتكب كبيرة من المعاصي و هو يعلم أنه سيعاقب عليها إلا ندم على ما ارتكب و متى ندم كان تابيا مستحقا للشفاعة ، و متى لم يندم عليها كان مصرا والمصر لا يغفر له لأنه غير مؤمن بعقوبة ما ارتكب ولو كان مؤمنا بالعقوبة لندم ، وقد قال النبي صلى الله عليه وآله : (لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة مع الاصرار) وأما قول الله عز وجل : (ولا يشفعون إلا لمن ارتضى) فإنهم لا يشفعون إلا لمن ارتضى الله دينه ، والدين الاقرار بالجزاء على الحسنات والسيئات ، فمن ارتضى الله دينه ندم على ما ارتكبه من الذنوب لمعرفة بعاقبته في القيامة^١.

... ابن ابی عمیر می گوید : از امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود : خداوند کسی را غیر از کفار و منکرین خدا و اهل ضلالت و گمراهی و مشرکین ، در جهنم مخلد و جاویدان نمی گرداند ، هر مؤمنی که از گناهان کبیره بپرهیزد خداوند در روز قیامت او را بخاطر گناهان صغیره مورد سؤال و جواب قرار نمی دهد ، خداوند تبارک و تعالی فرموده است « اگر از گناهان کبیره دوری کنید گناهان (صغیره) شما را می بخشیم و شما را در جایگاه نیکویی وارد می کنیم».

ابن ابی عمیر می گوید: عرضه داشتم : ای فرزند رسول خدا (با این اوصاف) پس شفاعت برای کدام گناه واجب شده است ؟ حضرت فرمود : از پدرم شنیدم و ایشان از پدرانش از امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که فرمود : از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود : شفاعت من برای آن دسته از امتم می باشد که اهل گناه کبیره باشند ،

١ . شیخ صدوق، التوحید ، ص ٤٠٧ و ٤٠٨ ، باب : بیانه فی وجه العدل و عدله تعالی فی الأطفال ، ح ٦ ، تحقیق : تصحیح و تعلیق : السید هاشم الحسینی الطهرانی ، ناشر : منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية فی قم المقدسة ؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ٣ ، ص ٣٣٦ و ٣٣٧ ؛ شیخ الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ٣ ، ص ٤٢٣ و ٤٢٤ ، ح ٥٠ ، تحقیق : تصحیح و تعلیق : السید هاشم الرسولی المحلاتی ، چاپ چهارم ، سال چاپ : ١٤١٢ - ١٣٧٠ ش ، ناشر : مؤسسه إسماعیلیان للطباعة والنشر والتوزیع - قم .

اما نیکان امتم برایشان شفاعتی نیست (احتیاج به شفاعت ندارند) . ابن ابی عمیر می گوید عرضه داشتم : ای فرزند رسول خدا چطور شفاعت مخصوص مرتکبین گناه کبیره است ؟ با اینکه خدای تعالی می فرماید (و ایشان شفاعت نمی کنند، مگر کسی را که خدا راضی باشد، و نیز ایشان از ترس او همواره در حالت اشفاقند)، و معلوم است که مرتکب گناهان کبیره مرتضی (مورد پسند خدا) نیستند؟ امام کاظم علیه و السلام فرمود : ای ابا احمد هیچ مؤمنی گناه نمی کند مگر آنکه گناه ناراحتش میسازد و در نتیجه از گناه خود پشیمان می شود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است : که برای توبه همینکه پشیمان شوی کافی است ، و نیز فرمود: کسیکه از حسنه خود خوشحال ، و از گناه خود ناراحت شود ، مؤمن است ، پس کسی که از گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی شود، مؤمن نیست ، و از شفاعت بهره مند نمی شود، و از ستمکاران است ، که خدایتعالی درباره شان فرموده : (ستمکاران نه دلسوزی دارند، و نه شفیع که شفاعتش خریدار داشته باشد).

گفتم : یا بن رسول الله چگونه کسیکه بر گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی شود مؤمن نیست ؟ فرمود : ای ابا احمد جهتش این است که هیچ انسانی نیست که یقین داشته باشد در برابر گناهان عقاب می شود، مگر آنکه اگر گناهی مرتکب شود، از ترس آن عقاب پشیمان می گردد، و همینکه پشیمان شد، تائب است ، و مستحق شفاعت می شود، و اما وقتی پشیمان نشود، بر آن گناه اصرار می ورزد، و مصر بر گناه آمرزیده نمی شود، چون مؤمن نیست ، و به عقوبت گناه خود ایمان ندارد، چه اگر ایمان داشت ، قطعاً پشیمان می شد ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم فرموده بود: که هیچ گناه کبیره ای با استغفار و توبه کبیره نیست ، و هیچ گناه صغیره ای با اصرار صغیره نیست، و اما اینکه خدای عز و جل فرموده : (و لا یشفعون الا لمن ارتضی)، منظور این است که شفیعان در روز قیامت شفاعت نمی کنند، مگر کسی را که خدا دین او را پسندیده باشد، و دین همان اقرار بجزاء بر طبق حسنات و سیئات است ، پس کسی که دینی پسندیده داشته باشد، قطعاً از گناهان خود پشیمان میشود، چون چنین کسی بعقاب قیامت آشنائی و ایمان دارد.

۳- اهل نماز و خضوع و بندگی در مقابل خدا باشند.

۴- اهل انفاق باشند.

۵- روز قیامت را تکذیب نکنند.

۶- در ستیز با حق نباشد.

علامه طباطبائی می نویسد :

قال تعالی: ﴿كل نفس بما كسبت رهينة إلا أصحاب اليمين في جنات يتساءلون عن المجرمين ما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين ولم نك نطعم المسكين وكنا نخوض مع الخائضين وكنا نكذب بيوم الدين حتى أتانا

اليقين فما تنفعهم شفاعۃ الشافعين^١، بين سبحانه فيها ان كل نفس مرهونة يوم القيامة بما كسبت من الذنوب (مأخوذه بما أسلفت من الخطايا إلا أصحاب اليمين فقد فكوا من الرهن واطلقوا واستقروا في الجنان ، ثم ذكر انهم غير محجوبين عن المجرمين الذين هم مرهونون باعمالهم ، مأخوذ عليهم في سقر ، يتساءلون عنهم سلوكهم في النار ، و هم يجيبون بالإشارة إلى عدة صفات ساقطهم إلى النار، فرع على هذه الصفات بأنه لم ينفعهم لذلك شفاعۃ الشافعين^٢. هر کسی در گرو اعمال خویش است ، مگر اصحاب یمین ، که در بهشتها قرار دارند، و از یکدیگر سراغ مجرمین را گرفته ، می پرسند: چرا دوزخی شدید؟ می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم ، و به مسکینان طعام نمی خوراندیم ، و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم ، و روز قیامت را تکذیب می کردیم ، تا وقتی که یقین بر ایمان حاصل شد، در آن هنگام است که دیگر شفاعت شافعان سودی برای آنان ندارد.

در این آیه می فرماید: در روز قیامت هر کسی مرهون گناہانی است که کرده ، و بخاطر خطیائی که از پیش مرتکب شده ، بازداشت میشود، مگر اصحاب یمین ، که از این گرو آزاد شده اند، و در بهشت مستقر گشته اند، آنگاه می فرماید: این طائفه در عین اینکه در بهشتند، مجرمین را که در آنحال در گرو اعمال خویشند، می بینند، و از ایشان در آنهنگام که در دوزخند می پرسند، و ایشان به آن علت ها که ایشانرا دوزخی کرده اشاره می کنند، و چند صفت از آنرا می شمارند، آنگاه از این بیان این نتیجه را می گیرد که شفاعت شافعان بدر آنان نخورد.

شرايط شفاعت نزد علمای اهل تسنن

٧- کسی که اعمال صالح داشته باشد و خداوند از اعمال او راضی باشد.

باقلانی می نویسد :

فإن قالوا فما معنى قوله « ولا يشفعون إلا لمن ارتضى » ؟ . قيل لهم معناه ولا يشفعون إلا لمن رضى الله سبحانه أن يشفعوا وأذن فيه . ولم يرد بذلك أنهم لا يشفعون إلا لمن رضى عمله لأن من رضى الله سائر عمله لا يحتاج إلى الشفاعۃ^٣.

١ . سوره مدثر، آیه ٤٨.

٢ . علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ١، صص ١٦٩-١٧٠ ، باب : ٣ - فیمن تجری الشفاعۃ ؟ .

٣ . الباقلانی، تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، ص ٤٢٤ ، باب : الکلام فی الشفاعۃ- مسأله ، تحقیق : الشیخ عماد الدین أحمد حیدر - مرکز الخدمات

والأبحاث الثقافیة ، چاپ سوم ، سال چاپ : ١٤١٤ - ١٩٩٣ م ، ناشر : مؤسسه الكتب الثقافیة - بیروت .-

توسل

توسل ، یعنی واسطه قرار دادن ، انبیاء ، امامان و صالحان به پیشگاه خداوند چنانچه خداوند، در قرآن کریم می‌فرماید :

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ۗ ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، از خدا بترسید و برای تقرب به او وسیله‌ای بجویید .

این آیه به تمامی مؤمنین دستور می‌دهد که به هر وسیله‌ای که سبب تقرب به خداوند می‌شود تمسک بجویند ؛ بنابراین تقرب به خداوند بدون وسیله و واسطه امکان ندارد حضرت زهرا سلام الله علیه می‌فرماید :

وأحمد الله الذي بعظمته ونوره يبتغي من في السموات والأرض إليه الوسيلة ونحن وسيلته في خلقه.^۲

تمام آن چه در آسمان و زمین هستند ، برای تقرب به خداوند به دنبال وسیله هستند و ما وسیله و واسطه خداوند در میان خلقش هستیم .

از عایشه در باره خوارج نقل شده است که پیامبر فرمود :

هم شرّ الخلق والخليقة ، يقتلهم خير الخلق والخليقة ، وأقربهم عند الله وسيلة.^۳

خوارج، بدترین خلائق هستند ، آن‌ها را بهترین فرد از میان خلائق که نزدیک‌ترین وسیله به خداوند است ، خواهد کشت .

بر همگان آشکار است که فردی که در مقابل خوارج ایستاد و آنها را از بین برد، حضرت علی عليه السلام بود.

توسل حضرت آدم به اهل بیت علیهم السلام

و از ابی هریره به نقل از رسول خدا صلى الله عليه وآله در باره قصه حضرت آدم نقل شده است :

يا آدم هؤلاء صفوتي... فإذا كان لك لي حاجة في هؤلاء توسل، فقال النبي: نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجا ومن حاد عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسألنا أهل البيت .^۴

۱ . سوره مائده، آیه ۳۵.

۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶ ، ص ۲۱۱ ؛ جوهری، السقیفة وفدک ، ص ۱۰۱ ؛ بغدادی، بلاغات النساء ، ص ۱۴.

۳ . شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ، ص ۲۶۷ ؛ المناقب ، ابن المغازلی شافعی ، ص ۵۶ ، ح ۷۹.

۴ . جوینی، فرائد السمطين ، ج ۱ ، ص ۳۶ ح ۱.

ای آدم! این‌ها (اهل بیت) برگزیدگان من هستند... هر وقت حاجتی داشتی اینها را واسطه قرار بده. پیامبر اسلام (ﷺ) فرمودند: ما کشتی نجات هستیم، هر کس سوار این کشتی شد، نجات خواهد یافت و هر کس سر پیچی کند، هلاک می‌شود، هر کسی حاجتی به سوی خداوند دارد، باید ما اهل بیت را واسطه قرار دهد.

و سیوطی نقل می‌کند که حضرت آدم به درگاه خداوند چنین استغاثه می‌کرد:

اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد سبحانه لا إله إلا أنت، عملت سوءً، وظلمت نفسي فاغفر لي إنك أنت الغفور الرحيم، فهؤلاء الكلمات التي تلقى آدم.^۱

بار خدایا! از تو درخواست می‌کنم به حق محمد و آل محمد که تو پاک و منزهی و غیر از تو خدایی نیست، من کاری بدی کردم و به خود ظلم نمودم؛ پس مرا ببخش که تو بخشنده و مهربان هستی ...

توسل صحابه به پیامبر اکرم بعد از وفات ایشان

أصاب الناس قحط في زمن عمر بن الخطاب فجاء رجل إلى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا رسول الله استسق الله لأمتك فإنهم قد هلكوا. فأتاه رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام فقال: إيت عمر فأقره مني السلام وأخبرهم أنهم مسقون، وقل له عليك بالكيس الكيس. فأتى الرجل فأخبر عمر فقال: يا رب ما آلوا إلا ما عجزت عنه. وهذا إسناد صحيح.^۲

در زمان عمر بن الخطاب قحطی آمد، بلال بن حارث آمد کنار قبر پیامبر عرضه داشت: امت تو نابود شدند، از خدای عالم باران رحمت طلب کن. بعد پیامبر به خوابش آمد و گفت برو پیش عمر و سلام مرا به او برسان و به او خبر بده که باران رحمت نازل خواهد و به او بگو که نسبت به مردم بذل و بخشش بیشتر باشد. این شخص آمد خدمت عمر. عمر خیلی گریه کرد که ما قابل این سلام نبودیم. و گفت: هیچ خدمتی را نسبت به مسلمانان که از دستم بر بیاید کوتاهی نخواهم کرد.

ابن حجر عسقلانی از استوانه های علم رجال اهل تسنن بعد از نقل این ماجرا می گوید: سند این حدیث صحیح است.

بنابراین همانطوری که ملاحظه فرمودید حرفهایی که وهابیهها به عنوان اسلام واقعی!!! مطرح می کنند و مخالف با آنها را کافر و مشرک می دانند تماما باطل و بی اساس است.

^۱. سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۰.

^۲. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۲.

تبرک جستن به قبور

ادعای وهابیت

ابن تیمیه و پیروان او تبرک جستن به قبور و ساییدن صورت و دست بر آن و بوسیدن آنها را حرام می دانند و به مسلم آنان نسبت شرک و کفر می دهند و آنها را «قبوریون» و «عبادت کننده گان قبرها» می نامند. کار مسلمانان را همانند کاری که مردم دوران جاهلیت با بت های خود می کردند می دانند.

نقد نظر وهابیت

جواب اول

اگر روایتی هم بر جواز تبرک و تقبیل (بوسیدن قبور) وارد نشده باشد، باز این اعمال رُجحان شرعی دارد چون تعظیم شعائر است. انبیاء دارای احترام و مقام هستند و این احترام با مرگ آنها از بین نمی رود. امام مالک به منصور می گوید: احترام پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حالی که از دنیا رفته، مثل احترام در دوران حیاتش می باشد.^۱

پس احترام نبی صلی الله علیه وآله و صالحین با مرگ از بین نمی رود و همواره واجب است

جواب دوم

اگر تعظیم شعائر «عبادت شمرده شود» و حرام باشد و نیز احترام قبور و بوسیدن آنها عبادت و شرک شمرده شود، پس تعظیم کعبه و طواف کعبه هم باید شرک باشد و همچنین تعظیم حجرالاسود و بوسیدن آن و تعظیم خانه و مقام ابراهیم و تعظیم مساجد پیامبر و مشاعر و تعظیم پدر و مادر و به سجود ملائکه در برابر آدم و سجده برادران و پدر در برابر حضرت یوسف، احترام سربازان به فرماندهان خود، تعظیم اصحاب نبی برای پیامبر صلی الله علیه وآله، تعظیم خلفاء برای پیامبران و حتی تعظیم وهابیت برای رؤسای خود، همگی باید شرک باشد! در حالی که هیچ یک از وهابیان به این امر اذعان ندارند.

جواب سوم

عمل صحابه و صالحان مخالف نظر وهابیت است، آنان قبرها را مس می کردند و می بوسیدند و خود را به آن می ساییدند و به خاکش تبرک می جستند. که نمونه هایی چند در این زمینه نقل می شود.

۱. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۲۸.

۱. تبرک، حضرت فاطمه (س) به خاک قبر پدرش رسول خدا صلی الله علیه وآله : حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند: وقتی پیامبر دفن گردید. فاطمه - کنار قبر وی ایستاد و مقداری از خاک قبر را برداشت و بر صورت نهاد و اشک ریخت و این دو بیت شعر را سرود: چه می شود آن کس را که خاک قبر احمد را ببوید و تا زنده است از بوئیدن مشک های گران قیمت بی نیاز شود! مصیبت هائی بر من وارد شد که اگر به روزهای روشن فرود می آمد، به شب تار تبدیل می گشت.^۱
۲. تبرک ابن عمر: ابن حمله می گوید: عبدالله بن عمر دست راست خود را بر قبر شریف پیامبر می گذاشت و بلال گونه هایش را بر قبر نبی قرار می داد.^۲

۱. ارشاد الساری ج ۳ ص ۳۵۲. الاتحاف اثر شبراوی ۹۰- وفاء الوفاء ج ۴ ص ۱۰۴. مشارق الانوار ۶۳، الفتاوی الفقهیه لابن حجر ۲ ص ۱۸، السیره النبویه ۲ ص ۳۴۰، کشف الارتیاب ۳۴۷- المواهب اللدنیّه ج ۳ ص ۴۰۰.

۲. وفاء الوفاء ج ۴، ص ۱۴۰۵. کشف الارتیاب ص ۴۳۶؛ شفاء ج ۲، ص ۱۹۹.

زیارت قبور

زیارت قبر پیامبر ﷺ

قسطلانی^۱ و ابن حجر در الجوهر المنظم از ابن تیمیه نقل کرده اند. وی زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را منع و آن را - چه با شدالرحال^۲ و چه بدون شدالرحال - تحریم کرده است. با فتوا به تحریم زیارت قبر نبی (صلی الله علیه وآله)، زیارت سایر قبور به طریق اولی حرام می شود. وی گمان کرده حرمت سفر برای زیارت، اجماعی است و نماز شکسته نمی شود.

ردّ نظر ابن تیمیه

به چهار دلیل زیارت امری مشروع است:

۱- قرآن

خداوند جلّ عزه می فرماید: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤوک فاستغفرو الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً»^۳ هر گاه آنان زمانی بر خویش ستم کرده اند نزد تو [ای رسول خدا] بیایند و استغفار کنند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند، خداوند را توبه پذیر و رحیم خواهند یافت.»

زیارت نوعی حاضر شدن نزد زیارت شونده است؛ خواه برای استغفار باشد یا غیر آن. وقتی رجحان چنین عملی در حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) ثابت شد، همین امر بعد از رحلت او نیز ثابت است، چون نبی اکرم دارای حیات برزخی^۴ است و سلام زائر را می شنود و اعمال او نزد آن حضرت عرضه می شود.

۱. ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. کشف الارتیاب، ص ۳۶۵؛ عبارت شدالرحال، کنایه از مسافرت است شدالرحال؛ یعنی، بستن کوله بار که کنایه از سفر است چون حدیث شدالرحال، معروف است، لذا از این کلمه بدون ترجمه استفاده می شود.

۳. سوره نساء، آیه ۶۴.

۴. دلایل حیات برزخی جناب پیامبر اسلام پیش تر بیان شد.

۲- روایات

احادیث بسیاری به طرق مختلف و با مضمون های گوناگونی وارده شده است:

الف. از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: «هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعتش بر من لازم می گردد»^۱

این حدیث دارای ۴۰ منبع از کتاب های اهل تسنن است. مؤلفان این کتاب ها از حافظان و ائمه حدیث می باشند علامه لکنوی می گوید: کسی که استدلال بر ضعف حدیث «من زارنی وجبت له شفاعتی» آورده دچار لغزش گردیده است..

ب. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «هر کس حجّ گزارد و قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مانند کسی است که در حیاتم مرا زیارت نموده است»^۲ این حدیث مرفوعاً از ابن عمر نقل شده. این حدیث دارای ۲۵ منبع از کتاب های اهل تسنن است.

۳- عمل اصحاب

۱. علی(علیه السلام) می فرماید: «حضرت فاطمه هر جمعه قبر عمویش، حمزه را زیارت می کرد و در آنجا نماز می گزارد و گریه می نمود»^۳.

۲. نیز می گوید: روزی عایشه برای زیارت به طرف مقابر می رفت، به او گفتم: مگر رسول خدا از زیارت قبور نهی نفرمود؟ گفت: آری؛ ولی بعداً دستور به زیارت قبور داد.^۴

۳. ابن عون می گوید: مردی از نافع سؤال کرد: آیا ابن عمر بر قبر نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) سلام می فرستاد؟ نافع گفت: بله، او را صدبار یا بیش از صدبار دیدم که می آمد کنار قبر و نزد آن می ایستاد و می گفت: سلام بر پیامبر(صلی الله علیه وآله).^۵

۱. سنن الدار قطنی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ الاحکام السلطانیة، ج ۲، ص ۱۰۹؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۵، ص ۱۹۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ الترغیب و الترہیب، ج ۲، ص ۲۲۴؛ شفاء السقام، ج ۲؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۵۱؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۸.
۲. المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱۰؛ سنن الدار قطنی، ج ۲، ص ۲۷۸.
۳. شرح نهج البلاغ، ج ۱۵، ص ۴۰؛ زیارة النبی صلی الله علیه و آله قتلی احد کل حول و کذلک الزهراء(س) و سعد بن ابی وقاص.
۴. سنن کبری، ج ۴، ص ۱۳۱.
۵. همان.

این نمونه ای از عمل اصحاب بود و مرحوم علامه امینی، بیش از چهل مدرک از علما و فقهای اهل تسنن در استحباب زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نیز آداب زیارت آن حضرت، و مدارک این احادیث در کتاب خود آورده است.^۱

۴- عقل

عقل می گوید: احترام گذاشتن به شخص برتر و بزرگ امری نیکوست و انبیا و ائمه کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی آنان را بزرگ داشته است؛ زیارت هم نوعی احترام است؛ زیارت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) که نوعی احترام به آن حضرت است - از شعائر الهی جایز و نیکو است، چرا که این عمل بر خلاف میل دشمنان و مخالفان است.

۱. الغدیر، ج ۵، ص ۱۰۹.

گریه و عزاداری برای بزرگان و اموات

آن چه مسلم است، نه شادمانی افراطی و بدون دلیل پسندیده است و نه ماتم زدگی و غم و اندوه مداوم، و پسندیده آن است که انسان راه تعادل در پیش گیرد یعنی نه اسیر سرخوشی های بی دلیل شده و نه آن که غم زده و گوشه گیر شود بلکه برحسب مورد و واقعیات موجود خود را تطبیق دهد. در مورد برگزاری مراسم باید بگوییم که این مجالس برای غم خوردن و یا ابراز تأسف و اندوه نیست بلکه برای ذکر مصائب خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و مردان خدا و اقتدای به آنان است.

گریه و اقامه مجالس عزا

بر اساس متون تاریخی و روایات، پیامبر بزرگوار اسلام(صلی الله علیه وآله) و صحابه و تابعین بر مردگان و شهیدان و... می گریستند و به دیگران فرصت امکان بر پایی مجالس سوگواری و گریه بر فراق عزیزانشان می دادند و حتی مردم را بر این عمل تشویق می کردند چنان که عایشه و دیگر زنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در مصیبت وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر سینه می زدند و عایشه بر صورتش سیلی می زد. به این عبارت توجه کنید:

عایشه می گوید: و قمتُ ألتدم (أضرب صدري) مع النساء و أضرب وجهی.^۱

همچنین مجالس سوگواری بزرگی برای مصیبت فراق شخصیت هایی از قبیل محدثان و دیگران، برپا می شد که تاریخ به ثبت و ضبط آن پرداخته است:

تاریخ موارد مختلفی از سیره پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نقل می کند که بر مردگان می گریست؛ مانند گریه آن حضرت برای فرزندش ابراهیم، عبدالمطلب، و ابوطالب، حمزه، فاطمه بنت اسد، آمنه بنت وهب (مادر پیامبر)، و...
۱. گریه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مرگ ابراهیم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مرگ فرزندش فرمود:
(يَحْزَنُ الْقَلْبُ وَتَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ).^۲

چشم ها گریان است و قلب می سوزد و آنچه که موجب خشم خداوند است؛ نمی گوییم.

^۱. مسند احمد باب (مسند) حدیث السيدة عائشة، ج ۶، ص ۲۷۴؛ مسند ابی یعلی ج ۸، ص ۶۳، حدیث رقم ۴۵۸۶؛ تاریخ الطبری ج ۲، ص ۴۴۱، (باب حوادث) السنة الحادية عشرة من الهجرة؛ الكامل فی التاريخ - ابن أثير الجزري - ج ۲، ص ۳۲۳، باب ذکر مرض رسول الله صلی الله علیه و سلم و وفاته؛ السيرة النبوية - ابن هشام - ج ۴، ص ۱۰۶۹، باب وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم.

^۲. العقد الفريد، ج ۱، ص ۳۷۲، كتاب التعزية.

۲. گریه پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای جد بزرگوارشان عبدالمطلب: قالت أم أيمن: أنا رأيت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یمشی تحت سریره و هو یبکی.^۱

ام ایمن می گوید: رسول خدا را دیدم که در زیر تختی که جنازه عبدالمطلب در آن حمل می شد، حرکت می کرد و می گریست.

۳. گریه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در وفات ابوطالب (علیه السلام): عن علی قال: أخبرت رسول الله، صلی الله علیه وسلم، بموت أبي طالب فبکی ثم قال: اذهب فاغسله وكفنه وواره، غفر الله له ورحمه.^۲

از امام علی (علیه السلام) نقل شده است: وقتی خبر وفات ابوطالب را به رسول خدا دادم، آن حضرت گریست؛ سپس فرمود: برو او را غسل بده، کفن بنما و در قبر بگذار. خدا او را بیامرزد و رحمت کند.

۴. گریه برای حمزه: عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه ما رأینا رسول الله صلی الله علیه وسلم باکیا أشد من بكائه علی حمزة رضی الله تعالی عنه.^۳

ابن مسعود می گوید: هیچگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را گریان تر از روز شهادت حمزه (خداوند از او راضی باشد) ندیدیم.

۵. گریه زنان انصار به دستور پیامبر برای حمزه: وذكر الواقدي قال لم تبك امرأة من الأنصار علی میت بعد قول رسول الله: لكن حمزة لا بواکی له إلی الیوم الا بدأت بالبكاء علی حمزة ثم بکت میتها.^۴

ابن عبدالبرقرطبی می گوید: واقدی (در کتابش) ذکر کرده وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اما عموم حمزة گریه کننده ای ندارد، زنان انصار هرگاه می خواستند بر میتی گریه کنند قبل از گریه برای میت خودشان برای حمزه گریه می کنند.

همانطوری که می بینید زنان انصار حتی مدتها بعد از شهادت حضرت حمزه باز هم برای او عزاداری می کنند آنهم قبل از گریه و عزاداری برای میت خودشان.

۶. گریه پیامبر (صلی الله علیه وآله) در وفات فاطمه دختر اسد (مادر حضرت علی (علیه السلام)): روی أنه صلی الله علیه وسلم صلی علیها وتمرغ فی قبرها وبکی.^۵

^۱ تذكرة الخواص، ص ۱۸، باب ذکر نسب علی بن ابی طالب، فصل فی ذکر والده (علیه السلام)

^۲ الطبیقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۱.

^۳ السیرة الحلبیة - الحلبی، ج ۲، ص ۵۳۴.

^۴ الاستیعاب - ابن عبد البر - ج ۱ - ص ۳۷۴.

^۵ ذخائر العقبی - احمد بن عبد الله الطبری - ، ص ۵۶، باب ذکر ولد فاطمة سلام الله علیها.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر جنازه وی نماز خواند و خاک قبر را به خود مالید و گریه کرد.

۷. گریه رسول خدا بر مادر بزرگوارشان :

أنه صلى الله عليه وسلم لما قدم مكة أى ولعله فى عمرة القضاء لأنه لم يقدم مكة نهارا مع أصحابه قبل حجة الوداع إلا فى ذلك أتى رسم قبر أمه فجلس إليه فواجه طويلا ثم بكى قال ابن مسعود فبكينا لبكائه صلى الله عليه وسلم ثم قام ثم دعانا فقال ما أبكاكم قلنا بكينا لبكائك فقال إن القبر الذى جلست عنده قبر آمنة^۱
پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبر مادر خود آمنه دختر و هب را زیارت کرد و در آنجا گریه نمود. با گریه آن حضرت کسانی که در اطراف او بودند، گریه کردند.

همانطوری که ملاحظه می فرمایید پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از گذشت سالیان سال باز هم برای مادرشان می گریند.

چنان که می دانید در رابطه با گریه و عزاداری بر حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) روایات بسیاری در کتب شیعه و سنی وارد شده که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم :

گریه رسول خدا بر امام حسین علیه السلام .

با کمی جستجوی در تاریخ در می یابیم وجود نازنین و مقدس و مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از جمله عزاداران بر امام حسین علیه السلام بوده اند و نه تنها در زمان شهادت این امام همام بلکه سالها قبل از شهادت امام حسین علیه السلام نیز بر ایشان گریسته اند . به این عبارات توجه کنید :

گریه رسول خدا بر امام حسین علیهما السلام در سال اول تولد امام حسین علیه السلام

فلما كان بعد حول ولد الحسين فجاء النبي صلى الله عليه وسلم ... قالت وجعله فى حجره فبكى صلى الله عليه وسلم قلت فداك أبى وأمى مم بكاؤك فقال ابنى هذا يا أسماء إنه تقتله الفئة الباغية من أمتى لا أنالهم الله شفاعتى يا أسماء لا تخبرى فاطمة فإنها قريبة عهد بولادة.^۲

^۱ . السيرة الحلبية - الحلبي - ج ۱ - ص ۱۷۳.

^۲ . مقتل الحسين للخوارزمي ، ج ۱، ص ۸۸ ؛ ذخائر العقبى : ۱۱۹.

گریه رسول خدا ﷺ بر امام حسین علیه السلام در سال اول تولد آن حضرت

فی مستدرک الصحیحین وتاریخ ابن عساکر ومقتل الخواریزمی وغیرها عن أم الفضل بنت الحارث ... فولدت فاطمة الحسین فكان فی حجری - كما قال رسول الله (ص) - فدخلت یوما إلى رسول الله (ص) فوضعتہ فی حجره ، ثم حانت منی التفاتة فإذا عینا رسول الله (ص) تهریقان من الدموع قالت : فقلت : یا نبی الله بأبی أنت وأمی ما لك ؟ قال : أتانی جبرئیل علیه الصلاة والسلام فأخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا ، فقلت : هذا ؟ فقال : نعم ، وأتانی بتربة من تربته حمراء . قال الحاكم : هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.^۱

ام فضل می گوید : فاطمه حسین را به دنیا آورد ، حسین در دامان من بود همانطوری که رسول خدا فرموده بودند . روزی بر رسول خدا وارد شدم ، حسین را در دامان آن حضرت گذاشتم ، سپس حضرت توجه شان از من برگشت ، ناگهان دیدم اشک از چشمان رسول خدا سرازیر شده است ، به ایشان عرضه داشتم پدر و مادرم به فدای شما، شما را چه شده است ؟ چرا گریانید ؟ حضرت فرمودند جبرئیل که درود خداوند بر او باد به من خبر داد که در آینده امت من این پسر را به شهادت می رسانند . عرضه داشتم : همین فرزند ؟ فرمودند : بلی ، و حضرت خاکی از خاک قبر حسین که رنگی سرخ (مثل خون) داشت به من دادند .

حاکم نیشابوری در ادامه می گوید : همان شرائطی را که بخاری و مسلم برای گزینش احادیث در کتبشان برگزیده اند ، این حدیث هم دارد ولی آنها این حدیث را در کتبشان نیاورده اند .

حدیث أم سلمة

أم سلمة یکی از همسران پاک طینت و با شخصیتی است که بخش مهمی از زندگی و سیره ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نقل کرده است، او می گوید:

وعن أم سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم جالسا ذات یوم فی بیتی قال لا یدخل علی أحد فانتظرت فدخل الحسین فسمعت نشیج رسول الله صلی الله علیه وسلم ینبکی فاطلت فإذا حسین فی حجره والنبی صلی الله علیه وسلم یمسح جبینه وهو ینبکی فقلت والله ما علمت حین دخل فقال ان جبریل علیه السلام کان معنا فی البیت قال أفتحبه قلت أما فی الدنیا فنعم قال ان أمتک ستقتل هذا بأرض یقال لها کربلاء فتناول جبریل من تربتها فأراها النبی صلی الله علیه وسلم فلما أحیط بحسین حین قتل قال ما اسم هذه الارض قالوا کربلاء فقال صدق الله ورسوله کرب وبلاء ، وفی رواية صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم أرض کرب وبلاء.^۲

^۱ . مستدرک الصحیحین، ج ۳ ، ص ۱۷۶؛ تاریخ الشام ترجمة الحسین علیه السلام ، ص ۱۸۳ ، رقم ۲۳۲ ؛ مجمع الزوائد، ج ۹ ، ص ۱۷۹ .

^۲ . مجمع الزوائد، ج ۹ ، ص ۱۸۹ .

روزی همسر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در اتاق من بود فرمود: هیچ کس حق ورود به خانه را ندارد، بیرون اتاق منتظر بوم تا اجازه ی ورود صادر شود، امام حسین (علیه السلام) محضر پیامبر رسید، صدای گریه از درون اتاق بگوشم رسید، حسّ تحقیق و جستجو و ادارم نمود تا نگاهی به درون اتاق بیندازم، دیدم حسین برزاقوی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته و پیامبر دست بر پیشانی اش می کشد و اشک می ریزد. عرضه داشتم به خدا قسم نفهمیدم چه زمانی حسین داخل شد. حضرت فرمودند: جبرئیل علیه السلام با ما درون خانه بود، او گفت: آیا حسین را دوست می داری؟ گفتم بلی، جبرئیل گفت: این فرزندت را امتت در سرزمینی بنام کربلا به شهادت می رسانند، پس جبرئیل مقداری از خاک آن سرزمین را بیرون آورد و به پیامبر نشان داد. پس زمانی که حسین را محاصره نمودند و قصد کشتن او را داشتند فرمود: اسم این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا، حضرت فرمودند: راست گفتند خداوند ورسولش «سختی و بلا». و در روایت دیگر آمده است رسول خدا که درود خدا بر او باد راست فرمودند سرزمین «سختی و بلا».

ناقل این حدیث هیشمی می گوید: این حدیث را طبرانی با سندهایی متعدد نقل کرده است که رجال یکی از سندها همه ثقه هستند.

عزاداری رسول خدا ﷺ بعد از شهادت امام حسین علیّه

حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْأَشْجِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو خَالِدٍ الْأَحْمَرُ حَدَّثَنَا رَزِينٌ قَالَ حَدَّثَنِي سَلْمَى قَالَتْ دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ وَهِيَ تَبْكِي فَقُلْتُ مَا يُبْكِيكِ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعْنِي فِي الْمَنَامِ وَعَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ التُّرَابُ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ آنفًا^۱.

سلمی می گوید: بر ام سلمه وارد شدم در حالی که ایشان گریه می کردند، عرضه داشتم چرا گریانید؟ ایشان فرمودند: رسول خدا را در خواب دیدم درحالیکه موهای سر و محاسن ایشان خاک آلود بود، عرضه داشتم یا رسول الله شما را چه شده است (چرا شما را به این حالت می بینم)؟ ایشان فرمودند: هم اکنون شاهد کشته شدن حسین بوم.

همانطوری که در این روایات می بینید رسول خدا نیز برای امام حسین علیه السلام به گریه و عزاداری پرداخته اند آنهم از سالیان سال قبل از واقعه عاشورا و شهادت ایشان که این خود حکایت از اهمیت و بزرگی این مطلب (عزاداری) می کند.

^۱. سنن ترمذی ج ۱۲ ص ۱۹۵ کتاب فضائل الصحابة باب مناقب الحسن و الحسين.

اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام از سوی سبط ابن جوزی (از علمای اهل تسنن)

ابن کثیر در تاریخ خود چنین می نویسد : در روز عاشورا از سبط ابن جوزی خواسته شد که بر فراز منبر رفته و از مقتل و چگونگی شهادت امام حسین (ع) برای مردم سخن گوید. سبط ابن جوزی این خواسته را پذیرفت و بر بالای منبر تکیه زد، او پس از یک سکوت طولانی، دستمال خویش بر صورت نهاد و گریه شدیدی سرداد و آنگاه در حالی که می گریست این دو بیت شعر را سرود:

ویل لمن شفاعؤه خصماؤه و الصور فی نشرالخلایق ینفخ

لابد أن ترد القيامة فاطم و قميصها بدم الحسين ملطخ^۱

وای به حال کسی که شفیع اش دشمن او باشد! در هنگامه قیامت، که برای بیرون آمدن مردم از زمین در صور دمیده می شود.

سرانجام در قیامت فاطمه زهرا وارد محشر می شود، در حالی که پیراهن او به خون حسین (ع) آغشته است. سپس سبط ابن جوزی از منبر پایین آمد و اشک ریزان به خانه خویش رفت.

اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام از سوی مردم

ابن جوزی می گوید :

فمن الحوادث فیها أنه فی الیوم العاشر من المحرم أغلقت الأسواق ببغداد، وعطل البیع، ولم یدیح القصابون ولا طبخ الهراسون ولا ترک الناس أن یتستقوا الماء، ونصبت القباب فی الأسواق، وعلقت علیها المسموح، وخرجت النساء منتشرات الشعور یلطنن فی الأسواق، وأقیمت النائحة علی الحسين علیه السلام.^۲

ابن جوزی به برپایی مجالس عزاداری از سوی مردم در بغداد، برای امام حسین (علیه السلام) اشاره می کند و می گوید : مردم دکان های خود را بستند و پارچه های سیاه آویزان کردند و به خیابان ها ریختند و به سر و صورت خود می زدند و به برپایی مراسم سوگواری برای حسین (علیه السلام) پرداختند...

بنابراین، ارادتمندان و دوستداران اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به آنچه که از حالات روحی و معنوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موضوع عزاداری امام حسین علیه السلام نقل شده است لازم می دانند که حادثه‌ی غم انگیز کربلا و نحوه‌ی شهادت فرزند زهرا علیها السلام، و یاران او را از یاد نبرند، تا روزی که در عرصه‌ی محشر، شاهد تظلم مادر مظلومه‌ی حسین علیه السلام در محضر حضرت حق باشند.

^۱ .البداية و النهاية، ج ۱۳، ص ۲۰۷ (حوادث ۶۵۴ هجری قمری).

^۲ .المنتظم _ ابن جوزی _ ج ۴، ص ۲۰۸ (حوادث سال ۳۵۲)؛ تاریخ الاسلام _ ذهبی _ (حوادث سال ۳۵۲ هـ)، ص ۱۱، مشابه همین روایت .

آیا وهابیت به پایان عمر خود نزدیک میشود؟

اکنون تمام قراین و شواهد نشان میدهد که عمر ((وهابی گری افراطی)) بسر آمده و طرفداران و حامیان خود را به سرعت از دست میدهد و به گذشته تاریخ سپرده میشود و هم اکنون آثار این فروپاشی نمایان شده است زیرا در بطن اصول ((وهابیت تندرو)) اموری نهفته است که قابل بقا و دوام بخصوص در دنیای امروز نیست. این اصول عبارتند از:

۱- خشونت فوق العاده

۲- تحمیل عقیده

۳- تعصب شدید و افراطی

۴- عدم آشنایی به ارزشهای فرهنگی

۵- جمود و مخالفت با هر پدیده نوین

۶- ضعف منطق و برداشت نادرست از شش واژه قرآنی (شرک، اله، عبادت، شفاعت، دعا در قرآن، بدعت در

کتاب و سنت).